

نگاهی به شیوه تصحیح ترجمه تفسیر طبری

اکرم السادات حاجی سیدآقایی*



اشاره

ترجمه تفسیر طبری یکی از قدیم‌ترین متون نثر به زبان فارسی است. این متن از جنبه زبانی حائز اهمیت بسیار است. این متن در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۴ ه. ش توسط حبیب یغمایی تصحیح و منتشر شده است. نویسنده در این مقاله مواردی را در متن بررسی کرده و نکاتی را که در تصحیح مجدد متن می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، یادآوری کرده است.

قدیم‌ترین تفسیر مفضل فارسی، ترجمه تفسیر طبری است. این کتاب ترجمه‌ای است از جامع البیان فی تفسیر القرآن، معروف به تفسیر کبیر، از ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری، فقیه، مفسر، مورخ معروف قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری. این ترجمه در سال‌های اول نیمه دوم قرن چهارم هجری، به دستور منصور بن نوح سامانی (ف ۳۶۵ ق)، به دست عده‌ای از علما و فقهای ماوراءالنهر تدوین یافته است و هرچند که برابر با اصل تفسیر کبیر طبری نیست، در ادب فارسی مقامی بس ارجمند دارد و از جهات مختلف حائز اهمیت فراوان است. یکی از جنبه‌های اهمیت این کتاب، زبان آن است، که دربردارنده بسیاری از ویژگی‌های آوایی، تلفظی، دستوری و واژگانی کهن است. این متن به سعی و اهتمام مرحوم حبیب یغمایی، در ۷ مجلد و ۲۰۸۲ صفحه، در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۴ چاپ شده است. یغمایی متن چاپی را بر اساس نسخه خطی‌ای (نسخه کتابخانه سلطنتی) که در ربیع‌الأول سال ۶۰۶ ق به دست اسعد بن محمد بن ابی‌الحسین بن احمد بن ابی‌الحسین بن سهلویه الیزدی کتابت شده، آماده کرده است. وی در بخش نسخه‌بندها نیز فقط منتخبی از ضبط‌های متفاوت سایر نسخ را به دست داده است. ضمن ارج نهادن به کوشش و زحمات طاقت‌فرسای مصحح در تصحیح این متن گران‌سنگ و پرمایه، می‌توان در مواردی به روش تصحیح کتاب ایراداتی وارد نمود. با صرف‌نظر از اغلاط چاپی متن، ایرادات را در چند بخش می‌توان ارائه کرد:

۱. بعضی از کلمات، مشمول برخی تحولات آوایی شده‌اند و مصحح با توجه نکردن به آن تحولات، یا واژه را به حاشیه برده و در متن صورتی دیگر را قرار داده است، و یا در میان قلاب، صورت متداول کلمه را آورده، و یا کلمه را همراه با نشانه استفهام به صورت اصلی ضبط نموده است.

۲. کتابت برخی کلمات، همانند صورت کهن آنها و یا نزدیک بدان است و مصحح با بی توجهی به صورت کهن، واژه را تغییر داده است.
 ۳. برخی از توضیحات مصحح در حاشیه نادرست است.
 ۴. برخی از کلمات برای مصحح مبهم و نامفهوم بوده و مصحح آنها را با نشانه استفهام مشخص کرده است.
 ۵. مصحح در خوانش برخی کلمات خطا کرده است.
 ۶. برخی از کلمات تصحیف شده و مصحح این موارد را متذکر نشده است.

۷. تطبیق متن چاپی ترجمه تفسیر طبری با نسخه خطی اساس (نسخه گلستان) نشان می‌دهد در مواردی مصحح ضبط نسخه اساس را تغییر داده است، بدون آنکه در حاشیه به این دخل و تصرف اشاره کند؛ ضمن آنکه برخی از این تصرفات نیز نادرست است. لازم است خاطر نشان شود، نگارنده در این نوشتار نمونه‌هایی از این تصرفات را ذیل بخش‌های فوق آورده و آنها را در بخشی جداگانه قرار نداده است.

پیش از پرداختن به متن، باید بگوییم در این نوشتار، به دلیل احتراز از تطویل کلام، به ذکر نکاتی چند از این متن بسنده شده است و روش ما این است که در ذیل هر بخش، موارد مشمول را به ترتیب صفحه آورده و کلمه مورد بحث را با سیاه نمودن، از سایر بخش‌ها متمایز کرده‌ایم.

۱. کلماتی که مشمول برخی تحولات آوایی شده‌اند

از جمله تحولات آوایی‌ای که در این متن به چشم می‌خورد، حذف، اضافه، ابدال، تخفیف و اشیاع است. در اینجا به بیان و توضیح مواردی می‌پردازیم که مشمول تحولات فوق شده و مصحح آنها را تغییر داده است.

۱-۱. حذف

ج ۱، ص ۸۴: گفت من این گا را نفروشم.

در این کلمه، صامت «و» پس از مصوت بلند \bar{a} حذف شده و یغمایی در متن، کلمه را به صورت «گا[و]» آورده است؛ حال آنکه احتیاجی به افزودن «واو» نیست. «گا» به جای «گاو» در دو قرآن از فرهنگنامه قرآنی دیده می‌شود: «الضَّانُّ گامیشان» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳: ص ۹۳۳، قرآن‌های ۷۸ و ۹۸)؛ و نیز در عجائب المخلوقات (ص ۵۴۷): «فیل سناو نیکو برد و خرطوم بر بالا دارد چون گامیش‌بینی»؛ و همچنین در کلیات عبید (ص ۳۵۶):

گامیش اگرچه شکل ناخوش دارد
 در خانه محنت تو دولت آرد

در دستور اللغة، ص ۲۵۶، حاشیه، نسخه بدل «ل»، در ترجمه «زرافه» آمده است: «اشترکاپلنگ». در برخی گویش‌های امروزی نیز کلمه «گا» به جای «گاو» دیده می‌شود؛ این گویش‌ها عبارتند از: گویش آشتیان (کیا: ص ۱۴۷)، گویش بختیاری چهارلنگ (سرلک: ص ۲۲۳)، گویش خلاری (مرادی: ص ۱۹۷) و گویش لارستانی (اقتداری لارستانی: ص ۴۱۵). در لغتی دیگر نیز حذف صامت «و» پس از مصوت بلند را می‌بینیم: «ناخدا».

که در اصل «ناو خدا» بوده است.^۲
ج ۱، ص ۸۶، آیه ۸۳، بقره: به مادر و پدر نیکوی کنید و بخداوندان خویش و یتیمان و درویشان.

«خداوندان خویش» در ترجمه «ذی القربی»^۱ به کار رفته است. یغمایی «خویش» را به حاشیه برده و در متن، «خویشی» قرار داده است. به کار رفتن «خویش» به جای «خویشی» صحیح است. حذف «ی» از حاصل مصدر و در نتیجه، مشابهت حاصل مصدر و کلمه پایه‌اش، در متون فارسی نظایری دارد (صادقی، ۱۳۸۰: ص ۱۳۰). در همین متن، نمونه‌های دیگری از این تحول به چشم می‌خورد؛ این کلمات عبارتند از: برخوردار گیرید (= برخوردار گیری) (ج ۴: ص ۸۲۳)؛ بلند (= بلندی) (ج ۱: ص ۱۷۲)؛ دزد کرد (= دزدی کرد) (ج ۳: ص ۷۹۶)؛ راست (= راستی)، در ترجمه «قسط» (ج ۱: ص ۲۰۱).

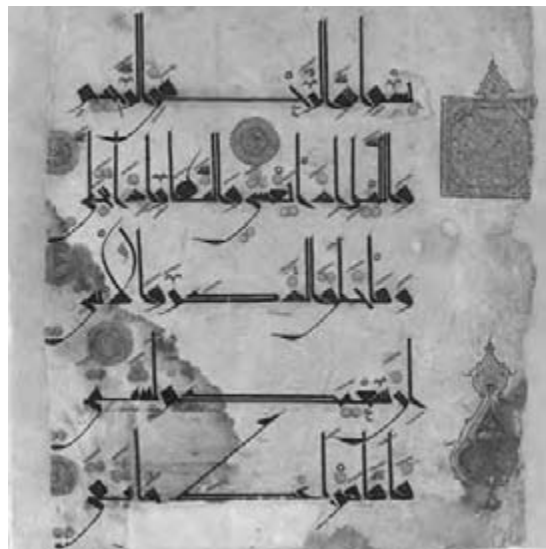
ج ۱، ص ۹۱: ما آنجا نخواهیم آمدن تو دانی با خدای خویش، تو برو و با خدای خود با ایشان حرب کنی.

یغمایی «کنی» را به حاشیه برده و در متن، «کن» قرار داده است؛ حال آنکه «کنی» (= کنید) صحیح است. در برخی از کلمات، صامت d پس از مصوت بلند حذف می‌گردد و شناسه دوم شخص جمع نیز مشمول همین تحول شده است.^۲ این نوع کاربرد، یعنی حذف «دال» از آخر شناسه دوم شخص جمع، علاوه بر همین متن، در برخی متون کهن دیگر نیز دیده می‌شود:

همین متن: من از بهر آن آمده‌ام تا شما را بگویم تا ازین درخت بخوری و جاوید درین بهشت بمانید (ص ۵۲) // آن زن گفت که نام مهین خدای عز و جل که بدان نام می‌یزمین آئید و باز باسماں روید، بمن آموزی تا من فرمان شما کنم (ص ۹۷) // عبدالله بن ابی با جماعتی بازگردید ... عبدالله بن عمر از پس ایشان برفت و چون ایشان اندر رسید، گفت چرا بازگردیدی بفرمان این منافق و پیغامبر خدای را فرو گذاشتی؟ (ص ۲۷۳) // بیری (= ببری) (ج ۲، ص ۳۵۶، سطر ۱) // نگذاری (= نگذارید) (ج ۲، ص ۳۵۷، سطر ۴) // رها کنی (= رها کنید) (ج ۲، ص ۳۵۸، سطر ۱۴) و موارد دیگر.

یکی از اختصاصات قرآن ری (مکتوب در ۵۵۶ هـ ق)، استعمال فعل دوم شخص جمع به صورت فعل دوم شخص مفرد است (باحقی، دیباچه مصحح، شانزده). این کاربرد در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز دیده می‌شود (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، صفحه یازده). حذف d پس از مصوت بلند \bar{e} ، در دیگر متون کهن نیز دیده می‌شود؛ مانند: «نومی» به جای «نومید»^۳؛ «فَنطُوا: نومی شده باشد» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۶۸، قرآن ۱۳۸).

ج ۱، ص ۱۰۱، آیه ۱۲۳، بقره: نه سو کند آن [را] خواهش گری. «نه سو کند آن» در ترجمه «لَا تَنْفَعُهَا» آمده است. یغمایی d را در میان قلاب به «سو» افزوده است: «سو[د]»؛ حال آنکه حذف d (در قدیم: \bar{d}) پس از مصوت بلند، در متون کهن فارسی دیده می‌شود؛ و اینک چند مثال: حذف d پس از u (در قدیم: \bar{u} و \bar{o}): «بوند»^۴ (= بودند)، در



ترجمه «کائوا» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۸۸۲): «خشنو» (= خشنود)
(ترجمه رساله قشیری، ص ۳۸۴): «دروگر» به جای «درودرگر» (المبترات:
رنده دروگر) (قانون ادب، ج ۱، ص ۲۶۸): «زو» (= زود) (تفسیر ابوالفتح
رازی، ج ۱۶، ص ۲۳۶): «سوزیان» (= سوزیان) (ترجمه تفسیر طبری،
ج ۲، ص ۵۲۷، حاشیه و نیز ج ۴، ص ۸۵۶).

درباره افزودن «را» در میان قلاب، باید گفت در بسیاری از متون
قدیم، در کنار مفعول، «را» دیده نمی‌شود. در متن همین کتاب نیز به کرات
دیده شده است؛ بنابراین، افزودن آن لزومی ندارد؛ و اینک چند مثال از
همین متن: پیغامبر علیه‌السلام همانکه علی بفرستاد (ج ۳، ص ۶۵۳) آن سر
غار محکم کرد و برفت (ج ۲، ص ۴۶۹) (برای شواهد بیشتر، ر.ک: صادقی
۱۳۸۵: صص ۳۵۷-۳۵۸).

ج ۱، ص ۱۱۷، آیه ۱۸۷، بقره، میکروفیلیم: و شما باشید
نشستگان اندر مسجدها.

«نشستگان» در ترجمه عاکفون به کار رفته و یغمایی آن را در متن
چاپی به «نشستگان» تغییر داده است، بدون آنکه در حاشیه متذکر شود.
مصدر «نشستن» به جای نشستن، علاوه بر اینکه در متون کهن یافت
می‌شود، در گویش‌های امروزی نیز دیده می‌شود؛ مانند: «نشستگان» (=
نشستگان): خدای - عز و جل - یاد کرد فضل مجاهدان بر نشستگان که
ایشان جهاد نکنند (تاج التراجم، ج ۲، ص ۵۲۱) // بهشت‌هایی که همی‌رود
از زیر آن جوی‌ها، جاوداند اندر آن و نشستگاه‌های [= مساکین] خوش اندر
بهشت‌های عدن (همان، ج ۲: ۸۸۲) // «نشستگاهها» به جای «نشستگاهها»،
در ترجمه «مصابیح» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۳۳، قرآن ۱۰۸). مصدر
«نشستن» در گیلکی، «نیشتن» (nishtan)، در اراک (سلطان‌آباد)
«نشتن» (neshtän) (حاشیه برهان قاطع، ج ۴، ذیل نشتن)، در گویش
بردسیر «neshtan» (برومند سعید، ص ۱۹۷) و در گویش کلاردشت
«ba-niš-t-an» (کلباسی، ص ۲۶۵) گفته می‌شود.^۷

ج ۱، ص ۱۵۴: طالوت آن زره را بر جمله سپاه خویش درمی‌پوشید

و بر لای هیچ‌یکی راست نمی‌آمد.

مصحح، متن را به صورت «با[لای]» ضبط کرده است؛ حال آنکه این
تغییر درست نیست. یکی از انواع حذف، حذف واج یا هجایی از آغاز کلمه
است، که هم در فارسی میانه و هم در فارسی دری و نیز در فارسی گفتاری
معاصر (جاهلی تهران) دیده می‌شود؛ مانند: «شاگرد» به جای «هشاگرد»،
«با» به جای «ابا»، «پش» به جای «شپش»، «یان» به جای «بریان»،
«کر» به جای «نوکر» (صادقی، ۱۳۸۶: ۹-۱۵). در واژه «بالا» نیز چنین
تحوّلی روی داده و هجای نخست کلمه حذف شده است.

ج ۱، ص ۲۹۷: که خدای نه ستم کند هم‌سنگ موچه‌ای.

یغمایی واژه را در متن به صورت «موار[چه]» آورده است. «موچه‌ای»
در ترجمه «دژة» به کار رفته است. در این باره گفتنی است حذف ۲ در
بافت‌های پس از مصوت - کوتاه یا بلند - و میان مصوت‌ها صورت
می‌گیرد (ر.ک: حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۸۷، صص ۷۵-۹۵). حذف ۲ به جز
شاهد فوق، در کلمات دیگری از این متن به چشم می‌خورد: «اند» (= اندر)
(ج ۴، ص ۸۶۴، حاشیه)، «بیزن» (= پیرزن) (برگه ۲۷۸ نسخه عکسی که
برابر است با ج ۵، ص ۱۳۶۱، سطر ۴ از آخر متن چاپی)، «دکند» (= درکند)
(ج ۴، ص ۸۷۱)، «دیگریا» (= دیگریار) (ج ۱، ص ۱۸۸)، «روزگا» (= روزگار)
(برگه ۱۶۳ نسخه عکسی که برابر است با ج ۵، ص ۱۲۱۹، سطر اول متن
چاپی)، «گزاده» (= گزارده) (ج ۳، ص ۷۴۶)، «وو» (= ور) (ج ۵، ص ۱۱۹۸)،
«هرروز» (= هرروز) (ج ۱، صص ۱۷، ۸۹، ۹۰)، «هزمان» (= هرزمان)
(ج ۷، ص ۲۰۳۴).

ج ۲، ص ۳۳۶، آیه ۱۵۳، نساء: می‌پرسد تو را گرو کتاب.

مصحح، متن را به صورت «گروا[ه]» آورده است؛ اما افزودن h در
میان قلاب ضرورتی ندارد. در همین متن و بسیاری از متون کهن، حذف
h پس از مصوت - غالباً مصوت بلند - دیده می‌شود. در همین متن: «برآ
نمودن» (ج ۳، ص ۶۰۹)، «رانمونی» (ج ۲، ص ۴۵۷، حاشیه)، «گوا» (ج ۶،
ص ۱۷۱۱)، «گیا» (ج ۲، ص ۵۰۶، حاشیه)، «ما» (= ماه) (ج ۲، ص ۵۳۷)،
«نگاداری» (ج ۴، ص ۹۲۴)، «نگاداشته»^۸ (ج ۴، ص ۸۴۳؛ برای مثال‌های
بیشتر، ر.ک: غلامرضایی و حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۸۶: ۷۷).

ج ۲، ص ۴۶۸: پس منجمان و ستاره‌شناسا پیش نمود آمدند.

مصحح متن را به صورت «ستاره‌شناسان[ا]» آورده است. افزودن n
در میان قلاب، ضرورتی ندارد. درباره حذف n، دکتر علی‌اشرف صادقی
می‌نویسد: «بعد از مصوت‌های بلند، عنصر دندانی n به تدریج ضعیف و
بعداً حذف شده، ولی ویژگی دماغی آن به مصوت قبل از خود منتقل
شده است» (ر.ک: صادقی، ۱۳۸۳: ۷). در متن حاضر، کلمات بسیاری
دستخوش حذف n شده‌اند؛ مانند: «بماندند» (= بماندند) (ج ۴، صص ۹۴۲،
۹۴۶ و ۱۰۰۸) و نیز «ماد» (= مانده) (ص ۹۵۰) «برخواندند» (= برخواندند)
(ج ۴، ص ۱۰۰۴) و نیز «نخواد» (= نخواند) (ج ۴، ص ۹۷۶)؛ «جوامرد» (ج ۴،
صص ۹۴۰ و ۹۴۱)؛ «چنا» (ج ۳، ص ۷۲۴)؛ «سجده‌کنا» (ج ۳، ص ۷۳۸)؛
«مردما» (= مردمان) (ج ۲، ص ۴۷۲)، «نابای» (= نابای) (ج ۴، ص ۹۴۴)؛

«ناخورش» (ج ۴، ص ۱۰۷۲): «نشاندن» (= نشاندن) (ج ۴، ص ۹۵۴)؛ «هماگاہ» (ج ۴، ص ۹۴۵، نیز ص ۱۰۰۴).^{۱۱}

ج ۴، ص ۸۴۶، آیه ۶۵، حجر: بپر به شب اهل ترا و کسان ترا که بگذرد پارتی از شب و همی رو تو از پس ایشان و مگرد واپس از شما هیچ کس.

یغمایی در متن، «مگرد [منگرد؟]» آورده است. «مگرد واپس» در ترجمه «لایلتفت» آمده است. «التفات» به معنی «بازنگریستن» و «با پس نگریستن» است (کتاب المصداق، ج ۲، ص ۳۴۸، حاشیه). نمونه‌هایی از کاربرد فعل «نگرد» و «نگریست» با حذف «ن» آغازی، در برخی متون معتبر گذشته در دست است؛ این موارد عبارتند از: ببر خاندان خود را به پاره‌ای از شب و **وامگردا** [ترجمه لایلتفت] از شما هیچ کس، مگر آن زنی تو (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۳۸۹، سوره هود، آیه ۸۱) «و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ». گفت: بگوی مر زنان مؤمنات را تا چشم‌ها فروخوانند از گریستن^{۱۲} اندر مردان نامحرم (تفسیری بر عشری از قرآن مجید، ص ۳۶۰) // در فرهنگنامه قرآنی (ج ۲، ص ۴۴۲)، در ترجمه «لم‌تر» آمده است: **نه‌بگریستی** (قرآن ۳) و در ج ۴، ص ۱۸۸۶، در ترجمه «لایلتفت» آمده است: با پس **مگرد** (قرآن ۱۲۸). نمونه این تحول را در فعل «نشاندن» و «نشستن» می‌بینیم که در برخی متون به «شاندن» و «شستن» تبدیل شده است؛ از جمله:

شست صراحی به دو زانو به پیش

دختر زر **شاند** به زانوی خویش (امیرخسرو، نقل از لغتنامه دهخدا ذیل «شاندن»)

چون کشیدندش به شه، بی‌اختیار

شست در مجلس ترش چون زهرمار (مولوی، نقل از لغتنامه دهخدا ذیل «شستن»)

آمد و **شست** پیش او گریان

با دو چشم پرآب و دل بریان (ولدنامه، نقل از لغتنامه دهخدا برای شواهد بیشتر، ر.ک: لغتنامه).

ج ۴، ص ۹۷۹: مریم بدان حجره اندر بافتابگاه رفت و آنجا **حجا بیست**.

یغمایی «ب» را در میان قلاب افزوده است: «حجا[ب] بیست»؛ حال آنکه متن درست بوده است. در بسیاری از واژه‌ها وقتی دو صامت یکسان یا هم‌مخرج کنار هم قرار می‌گیرد، یکی از آن دو صامت حذف می‌شود؛ این حذف در همین متن و دیگر متون کهن فارسی شواهد فراوانی دارد، که برای نمونه، چند مورد از همین متن ذیلاً عرضه می‌شود: «اندرفتند»، به جای «اندررفتند» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۹۳)؛ «درفتی»، به جای «دررفتی» (همان، ج ۵، ص ۱۲۴۰)؛ «درو دادن»، به جای «درود دادن» (همان، ج ۳، ص ۶۲۵ حاشیه)؛ «سختتر»، به جای «سخت‌تر» (همان، ج ۲، ص ۴۲۲)؛ «هلا کنید»، به جای «هلاک کنید» (همان، ج ۴، ص ۸۵۷).

ج ۴، ص ۱۰۳۲: گوید این آن **مر** است کمی یاد کند خدای یان

شما را بیدی.

یغمایی «دال» را درون قلاب به متن افزوده است: مر[د]. در توضیح این کلمه باید گفت: در بسیاری از متون دیده می‌شود که صامت دوم از یک خوشه صامت، به‌ویژه در پایان کلمه، حذف می‌شود؛ مانند «کر» به جای «کرد» و «مر» به جای «مرد» (صادقی، ۱۳۸۵: ۳۵۳)؛ بنابراین نیازی به افزودن دال در قلاب نیست. کلمه «مر» (= مرد) یک بار دیگر در همین متن آمده است: «این شش **مر** بودند که فرموده بود کشتن ایشان را» (طبق نسخه اساس، مطابق با ج ۷، ص ۱۸۵۱، سطر ۱۱ متن چاپی). مرحوم یغمایی این کلمه را در متن چاپی به «مرد» بدل کرده، بدون آنکه متذکر اصل آن شود. در قرآن ری نیز شاهد چنین استعمالی هستیم: «آن دیگر مر[د] از دشمنان موسی بود» (قرآن ری، ص ۳۸۳).

ج ۴، ص ۱۰۴۵: پس ابراهیم را علیه السلام **بینداختن**.

یغمایی «بینداختن» را به حاشیه منتقل کرده و در متن «بینداختند» قرار داده است. در ص ۱۰۴۶ نیز چنین تصرفی کرده است: «همان فرشته بود که با یوسف علیه السلام مؤانست کرد، بدان وقت که او را بچاه **انداختن**». یغمایی «انداختن» را به حاشیه برده و در متن «انداختند» قرار داده است؛ حال آنکه متن صحیح است؛ زیرا صامت‌های **d** و **n** هر دو دندانی هستند؛ با این تفاوت که **d** انسدادی و **n** خیشومی است. در بسیاری از کلمات فارسی و گویشی خوشه صامت **nd** به **n** خلاصه می‌شود. در همین متن، چند کلمه دیگر نیز مشمول این تحول شده و مصحح آنها را تغییر نداده است: «بازگردانگان» (= بازگردانندگان)، در ترجمه «مردوئن»: «و می‌گویند: آیا ما **بازگردانگانیم** اندر گورها؟» (ج ۷، ص ۱۹۸۰) // «برداشتن» (= برداشتن)؛ پس پیغامبر علیه السلام را **برداشتن**» (ج ۷، ص ۲۰۸۱) // «رفتن» (= رفتن)؛ «گفتند هرگز استوار نداریم ترا و بر بی **رفتن** ترا فرومایگان [= واتبک الأزلون]» (ج ۵، ص ۱۱۶۸، حاشیه شماره ۱، نسخه بدل «ا») // «کردن» (= کردند)؛ «خلق با وی بیعت **کردن**» (ج ۵، ص ۱۳۴۲).

اینک شواهدی از دیگر متون: «آموزندگان» (= آموزندگان)، در ترجمه «غافرین» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۶۱، ق ۱۳۰) // «بازداشتن» (= بازداشتند)، در ترجمه «فصدوا» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۲۶، ق ۱۰۸) // «بلنتر» (= بلندتر) در عبارت «بهشت بهتر و بلنتر» در ترجمه «الفردوس» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۰۲، ق ۱۱۳) // «ستهیلن» (= ستهیلند)، در ترجمه «لجوا» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۲۵۵، ق ۱۲۵) // «مردمان» (= مردمان) (تفسیر سورآبادی، ج ۱، ص ۳۶۷).

و اکنون چند مثال از گویش‌های زنده امروز:

واژه گویشی	واژه فارسی	نام کتاب	شماره صفحه
Pus kana	سخن رُک	فرهنگ لری	۵۷
sanogh	صندوق	فرهنگ لری	۱۲۸
ghonâq	قنداق تنگ	فرهنگ لری	۱۵۴

(برای شواهد بیشتر، ر.ک: حاجی سیدآقایی، ۱۳۸۴: ۵۱ - ۵۴).

ج ۵، ص ۱۲۸۳، برگه ۲۳۳، نسخه عکسی: ان فریشه به صورت ادمی نزدیک ایشان رسید.

یغمایی در متن چایی «فریشه» قرار داده است، بدون اشاره به اصل نسخه. تحوّل رخ داده در این کلمه، خلاصه شدن Št به Š است. برای حذف صامت t پس از Š، در متون کهن شواهدی می توان یافت: برای نمونه:

«بیشر» به جای بیشتر (کشف الأسرار و عدة الأجر)، ج ۴، ص ۲۳۱ // «پُش‌ها» به جای پُشت‌ها، در ترجمه «ظهور» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۸، قرآن ۱۲۱) // «فریشگان» به جای فریشگان، در ترجمه «الملائکة» (همان، ج ۳، ص ۱۴۱۵، قرآن‌های ۱۵، ۶۲ (۳ مورد)، ص ۸۴) // «کنش‌ها» به جای کنشت‌ها، در ترجمه «صلوات» (همان، ج ۳، ص ۹۳۶، قرآن‌های ۶۱ و ۱۲۰).

ج ۵، ص ۱۲۹۷، آیه ۸، عنکبوت، برگه ۲۳۳، نسخه عکسی: و اندر کردیم فرزندان آدم را بمادر و پدر او بنیکوی کردن.

«اندر کردیم» در ترجمه «وَصِيًّا» به کار رفته و مصحح بدون اشاره به اصل، متن را به «اندرز» تغییر داده است. حذف Z از کلمه «اندرز» در متون دیگر نیز دیده می شود: «يُوصِي: اندر کند» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۴، ص ۱۹۳۱، قرآن ۱۲۸) // «يُوصِي: اندر کنند» (همان، ج ۴، ص ۱۹۳۲، قرآن ۱۲۸) // «تَوْصِيَة: اندر کردن» (همان، ج ۲، ص ۵۷۸، قرآن ۵۹) و نیز در تفسیر ابوالفتوح رازی (ج ۱۷، ص ۹۸): «بنهاد برای شما از دین آنچه اندر کرد [= وصى] به آن نوح را». نمونه این تحوّل در دستور الاخوان (ج ۱، ص ۱۵۵، حاشیه، نسخه بدل «ب») دیده می شود: در (= درز): التعيين: آب در مشک نوربخش تا درها استوار گردد.

ج ۵، ص ۱۴۲۵، آیه ۲۱، احزاب، سطر ۲، نسخه عکسی: همی ترسد ا خدای.

یغمایی بدون ذکر اصل نسخه، متن را بدین صورت آورده است: «همی ترسد از خدای». «ا» به جای «از»: یک بار دیگر در نسخه گلستان دیده می شود و مصحح، آن را نیز به «از» تغییر داده است: «مکیان» به جای «از مکیان» (برگه ۲۲۴ نسخه عکسی، مطابق با ج ۷، ص ۱۹۴۴ چاپی). این حذف در دیگر متون نیز دیده می شود: «سؤال ایشان مغفرت را نه^{۱۵} برای گناهی باشد» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۱۳) // «شارت است به آن آیات و قصص که^{۱۶} پیش رفت» (همان، ج ۵، ص ۷۹) // «بترسید^{۱۷} خدای» (فرهنگ قرآن شماره ۴، مقدمه، صفحه نود و هفت). در ورامین نیز برخی عوام در گفتار، «از» را «ا» می گویند. مصوّت کوتاه قبل از Z در حذف این صامت مؤثر است.

ج ۷، ص ۱۷۸۱، نسخه عکسی: عبدالله باز خانه رفت با ایمنه که مادر پیغامبر علیه السّلم بود بخت.

یغمایی بی آنکه در پانویس به اصل اشاره کند، متن را به «بخفت» تغییر داده است. آنچه در این واژه اتفاق افتاده است، حذف صامت f در خوشه صامت /ft/ است. این تحوّل یک بار دیگر در این متن دیده

می شود: خته (= خفته) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۹۶، حاشیه). درباره علت حذف f باید بگوییم که ساخت هجایی واژه «خفت» CVCC است. می دانیم که کشش واکه O قبل از خوشه های دوهمخوانی پایانی بسیار کشیده است و آن را با علامت [O:] نشان می دهند (ثمره، ۱۳۸۳: ۹۴). در ضمن، کشش صامت سایشی f نیز قبل از همخوان های انفجاری بیشتر از جاهای دیگر است (همان: ۵۹). طبیعتاً تلفظ چنین واژه های با این ساخت و کشش، ثقیل است و بنا بر اصل کمترین کشش، که منشأ بسیاری از تحولات زبانی است، این واژه، که ساخت هجایی آن CVCC است، با حذف صامت f، که بیشترین کشش و مصرف انرژی را نسبت به صامت های دیگر دارد، ساخت CVC را به دست می آورد و کشش واکه O: نیز بالطبع کمتر می شود. این تحوّل در متون دیگری، مانند الاسمی فی الاسماء (ج ۱، ص ۳۸۲)، قانون ادب (ج ۳، ص ۱۲۸۰) و لسان التنزیل (ص ۱۰۶) دیده می شود. دنباله این تحوّل، در گویش های امروز نیز دیده می شود (ر.ک: حاجی سیدآقای، ۱۳۸۶-۱۳۸۵: ۷۱-۸۶).

۲-۱. اضافه

گاهی تحت شرایطی، یک واحد زنجیری به زنجیره گفتار اضافه می شود. این فرآیند را اضافه می خوانیم (حق شناس، ۱۳۷۸: ۱۵۹).

ج ۲، ص ۵۴۵: هیچ چیز بر شما پیمایند یا شمان بر ایشان پیمایید. یغمایی در حاشیه آورده است: «کذا: شاید شما یان». دکتر علی اشرف صادقی در شماره دوم سال نوزدهم مجله زبان شناسی، در مقاله ای تحت عنوان «دو تحوّل آوایی در زبان فارسی»، درباره پیدایش صامت غنه دندان n پس از مصوّت بلند، توضیحات مبسوطی داده است و می گوید: «n زاید نشان دهنده مصوّت غنه شده است، که بعداً به صورت واج مستقلی درآمده است». بنابراین «شمان» صحیح است. در ترجمه تفسیر طبری نمونه های دیگری از استعمال n غیر اشتقاقی دیده می شود: مانند: آن نان (= آنان) (ج ۵، ص ۱۴۰۵) // ایشان نند (=ایشانند) (ج ۳، ص ۵۹۳) // این نک (= اینک) (ج ۳، ص ۷۴۱) // برترین (= برتری) (ج ۴، ص ۱۰۷۵، حاشیه) // پیشین نگان (=پیشینگان) (ج ۶ ص ۱۶۸۳) // سون (= سو) (ج ۴، ص ۹۴۷) // شکیبانان (= شکیبان) (ج ۳، ص ۵۸۵، حاشیه) // کاروان نیان (=کاروانیان) (ج ۷، ص ۲۰۶۰) // گرامین (=گرامی) (ج ۲، ص ۳۲۳، حاشیه) // مسکین نان (= مسکینان) (ج ۳، ص ۶۱۷) // مؤمنان نید (= مؤمنانید) (ج ۲، ص ۴۱۰) // همگین (= همگی) (ج ۴، ص ۸۴۲، حاشیه: ۱۸) برای اطلاع بیشتر از شواهد بیشتر، ر.ک: صادقی، ۱۳۸۳: صص ۱-۹).

ج ۳، ص ۵۶۵: خواستند که دجله را پولی سازند، هرچند حیلت کردند نتوانستند آن را پولی ساختند.

یغمایی در حاشیه آورده است: «متن اشتباه است، ظاهراً ساختن»: حال آنکه متن صحیح است. افزوده شدن صامت غیر اشتقاقی d پس از صامت n، علاوه بر همین متن، در تعدادی از دیگر متون کهن و در واژه هایی با هویت دستوری متفاوت دیده می شود. در همین متن: بساماند (= بسامان)، در ترجمه «اصلاح» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۵۰۶،

۵۱۱، حاشیه)) بگرویدند (= بگرویدن) (همان، ج ۳، ص ۶۰۴) در دیگر متون: بُنْدَهَانِي (= بنهانی) (تفسیری بر عشری از قرآن مجید ص ۱۵۸) / درنوردیدند (= درنوردیدن)، در ترجمه «طَلِيَّ» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۷۰، قرآن ۱۳۸) / سگالیدند (= سگالیدن)، در ترجمه «كَيْد» (همان، ج ۳، ص ۱۲۴۴، قرآن ۷۵) / گردند (= گردن) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۰۴، قرآن ۱۰۵) / گوشتند (= گوشتن) (مهذب الأسماء، ص ۴۱۳، حواشی، مربوط به ص ۱۰۱ متن؛ برای شواهد بیشتر افزوده شدن **d** غیراشتقاقی، ر.ک: حاجی سیدآقای ۱۳۸۴: صص ۶۱-۶۲).

دکتر علی اشرف صادقی درباره افزوده شدن **d** غیراشتقاقی به کلمات مختوم به **n** می‌نویسد: «این نوع صامت انسدادی، که در پایان کلمات افزوده می‌شوند، در اصطلاح **excrement**، یعنی آنچه به صورت زاید رشد کرده، صامت بالیده، نامیده می‌شوند؛ مثلاً **کهن** در تلفظ عوام قم، به شکل **کهند** (**kohand**) درآمده است. در زبان روستای ماچیان رودسر گیلان، کلمات **سِن**، **چمن** و **دشمن** به صورت **سِنند**، **چمند** و **دشمند** تلفظ می‌شوند» (صادقی، ۱۳۷۲: ۹).

ج ۲، ص ۱۰۰۲: من کس فرستم تا سر وی چنان **مارا** بکوبند. یغمایی در حاشیه نوشته است: «**مارا** ظاهراً بی‌الف باید باشد و یا شاید **مار را**». درباره اضافه شدن یک «ا» به پایان کلمات، مواردی دیگر را در متون سراغ داریم: آواز (= آواز)، در ترجمه «خَوَارُ» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۷۱۷، قرآن ۱۱۵) / پهن (= پهن): «ما آسمان‌ها فراخ و پهن آفریدیم» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۲۹۱) / خداوندا (= خداوند): «بپرستم **خداوندا** این شهر مکه را» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۱۵) / کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۱، ص ۱۷۸: «کتاب **خداوندا** را که وعده دادی، ما را نیاوردی؟» / تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱، ص ۶۷ حاشیه: با خدای تعالی به مناجات گفت: **خداوندا** من و پروردگار من! من زندان دوست‌تر می‌دارم / زود شمارا (= زودشمار)، در ترجمه «أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۴۶، حاشیه) / **شمارا** (= شمار)، در ترجمه «الحساب» (تفسیر سوره ابدی، ج ۵، ص ۳۵۳) و نیز **شمارا** در عبارت «شمارا باید کردن» در ترجمه «مَدِينُونَ» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۳۵، قرآن ۲۲) / **فرمان بردار**^{۱۹} (= فرمان بردار) (ترجمه تفسیر طبری، برگه ۲۵۹ نسخه عکسی، که برابر است با ج ۵، ص ۱۳۱۹ متن چاپی) / **مارا** (= مار): «چنان که **مارا** از پوست بیرون آید» (تاج التراجم، ج ۲، ص ۷۹۰) و نیز ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۶۰: «**مارا** او را در سر خویش جای داد» / **مرا** (= مرا): «نشان کرده نزد خدای تو **مرا** گراف کاران را» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۱۱۱۲، حاشیه).

ج ۲، ص ۱۰۲۰: هارون و مادرش ویرا نشناختند. بنشست، ویرا نان آوردند. و چنین گویند **نقشله‌باد** پخته بودند. مصحح جلوی «نقشله‌باد» نشانه استفهام گذاشته است. این کلمه، نقشله‌باد (= تفسیله‌باد) است. در حاشیه برهان قاطع (ج ۱، ص ۵۰۲) آمده است: «تفسیله، گوشت و گدنا و گوزمغز و خایه در هم هریک اندرکنند

و بپزند، آن را تفسیله خوانند». در این واژه دو تحوّل روی داده و این دو تحوّل، یکی تخفیف و دیگری اضافه است. «تفسیله» طی فرآیند تخفیف مصوّت بلند، به «تفشله» بدل شده است. این کلمه در ترجمه تاریخ طبری (بلعمی) به صورت «طفشیر» آمده است: «موسی علیه‌السلام دیگر روز از آنجای برفت تا به مصر آمد ... چون به در خانه اندرآمد، مادرش نشناخت، که دوازده سال بود تا او رفته بود ... او را اندر خانه جای کرد و طعام پیش آورد و هارون را گفت که با این مهمان بنشین و نان خور تا او را عزیز کرده باشی. و به خبر اندر ایون گویند که آن خوردی که همی خوردند، **طفشیر** بود»^{۲۰} (ترجمه طبری بلعمی، نقل از لحننامه ذیل «طفشیر»). در ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۹۲ در نسخه‌بدل‌های «بو» و «آ» آمده است: «مادرش و برادرش هرون و خواهرش هر سه زنده بودند ... و چون موسی به در سرای رسید نماز شام بود و ایشان همی نان خوردند ... و بخبر اندر چنین آمده است که **تفشلیله‌با** پخته بودند». تحوّل دوم، اضافه شدن **d** است، «با» به معنی «آش»، با اضافه شدن **d** غیراشتقاقی، به صورت «باد» درآمده است. افزوده شدن **d** غیراشتقاقی پس از مصوّت بلند، در برخی متون دیده می‌شود؛ موارد زیر از این دستند: پادشاه (= پادشاه) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۵۶، قرآن ۳۹) / سیاد (= سیاه)،^{۲۱} در ترجمه «سُوْدُ» (همان، ج ۲، ص ۸۷۴، قرآن ۹۲) / فردا (= فردا)، در ترجمه «غَدًا» و «غَدِيَّ» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۶۲، قرآن‌های ۴۲ و ۹۶) / نیز در تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۹۳: «اصفهد او را بنشانند تا فردا خروس او ردّ کرد» (نقل از ذیل فرهنگ‌های فارسی، ذیل فردا)؛ مراد (= مراد): چون مرا دفن کرده باشی، **مراد** هشتاد روز رها کن (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۲، ص ۱۸۰، حاشیه).

ج ۵، ص ۱۱۱۷، حاشیه: و بناکام مه‌فرمایید پرستاران خویش را بر زنا کردن اگر بخواهند پاکی دامنی تا بجویند چیز زندگانی این جهان و هر که **بنام‌کام** (?) فرمایدشان، خدای از پس **نام‌کام** (?) فرمودن ایشان آمرزگار است و بخشاینده.

یغمایی کلمه «نام‌کام» را با علامت استفهام مشخص کرده است. در این آیه، «بنام‌کام فرمایدشان» در ترجمه «يُكْرَهُنَّ» و «نام‌کام فرمودن ایشان» در ترجمه «كِرَاهِيْن» به کار رفته است. در برخی واژه‌های متون کهن شاهد پیدایش صامت غنه دولبی **m** پس از مصوّت بلند هستیم؛ چند نمونه از این کلمات ذیلاً عرضه می‌شود: امرمیده (= آرمیده)، در ترجمه «مُطْمِئِنَّةً» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۸۱، ق ۵۳) / بازمامندگان (= بازماندگان)، در ترجمه «الغَابِرِينَ» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۶۰، قرآن ۱۳۰) / به نام‌حق (= بناحق): «و آن تنی را که خدای تعالی حرام کرده، بنام‌حق^{۲۲} مکشیت» (تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۸۳) / سیب‌بام (= سیب‌با)، در ترجمه «تَفْأَحِيَّةً»^{۲۳} (دستور اللغة، ص ۱۰۸) / کام‌دوی (= کاردو)، در ترجمه «طَلَع»: «و از خرمانبان بکام‌دوی^{۲۴} آن خوشه‌هایی نزدیک بهم» (تفسیر سوره ابدی، ج ۵، ص ۳۲۸۴، نسخه‌بدل «کا» / گروم (متن: کروم) (= گروه)، در ترجمه «قَوْم»: «و ندارند عذاب او از کروم مجرمان» (قرآن

ری، ص ۱۳۵) // کلام خرد (= کلاه خرد)، در ترجمه «رُصَّة»^{۲۵} (دستور اللغة، ص ۳۳۵) // نام فرجام (نافرجام): «الرَّفْت: نام فرجام گفتن» (دستور الاخوان، ج ۱، ص ۳۰۴، نسخه بدل «ب» // هاشم کاران (= هاشم کاران)^{۲۶} (= آشکاران) تفسیر سوره ابدی، ج ۵، ص ۳۲۹۰، حاشیه، نسخه بدل «با»، مربوط به ص ۷۰۲، سطر ۱۹ و ۲۰) // هزّام^{۲۷} (= هزار): «داود صلوات الله علیه که هر روز یک زره بکردی، به شش هزّام درم بفروختی» (تفسیر قرآن مجید، ج ۱، ص ۵۸۱) // نیز در دستور اللغة، ص ۷۵، حاشیه: آلف: سازگاری کرد و به هزار کرد و **بِهزّام** شد.

۱-۳. ابدال

«گاهی در یک واژه یک واج به واج دیگر مبدل می شود» (باقری، ۱۳۸۲: ۱۲۰).

ج ۲، ص ۳۱۲، حاشیه، نسخه «ص»، آیه ۱۰۰، نساء: هر کی هجرت کند اندر راه خدای، یابد اندر زمین **لوکام** (؟) بسیار و فراخی. کلمه «لوکام» در ترجمه «مُرَاعِمًا» به کار رفته و مصحح آن را با نشانه استفهام مشخص نموده است. توجه به معادل های «مُرَاعِمًا» در فرهنگنامه قرآنی (ص ۱۳۳۶) - به عنوان نمونه: مُرَاعِمًا: نوکام، قرآن ۲، ۲۹، ۷۸؛ ناکام، قرآن ۸۳؛ نوکام، قرآن ۹۴؛ برکام، قرآن ۹۸ - نشان می دهد که «لوکام» صورتی از «نوکام»، با ابدال n به ا است. از ابدال n به ا شواهدی در دست است؛ مانند: «لیفه (= نیفه): پشم یا ابریشم که در دوات بود» (مهذب الأسماء، نقل از لغتنامه دهخدا) // لیلوپر (= نیلوفر):

بتی دارم چو ماه نوبه زیر میغ گرد اندر
دلی دارم چو لیلوپر میان آب سرد اندر (قطران، نقل از لغتنامه دهخدا)
صیدله (= صیدنه) (لغتنامه دهخدا، ذیل «ن»)).
در ضمن، کلمه «خوش کام» در ترجمه «زَعْدًا»، در ترجمه تفسیر طبری (ج ۱، ص ۶۴، حاشیه) قابل توجه است.

ج ۲، ص ۳۳۴: بر کناره مدینه **مسکنی** کرده بود.
«مسکن» در همین صفحه سه بار دیگر آمده است: «منافقان او را گفتند که **مسکنی** کرده ایم که آنجا اندر عبادت کنیم؛ این آیت بیامد به پیغامبر علیه السلام و گفت که بدان | **مسکن** مرو؛ امر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را بفرمود تا برفت و آن **مسکن** را بکند». مصحح در حاشیه نوشته است: «شاید **مسکتی**». در نسخه بدل ها به جای «مسکن»، مسجد، مزکت و مزگت آمده است. با توجه به فحوای کلام و سیاق عبارت و با توجه به آیه ۱۰۷ از سوره توبه^{۲۸} و نیز مراجعه به تفاسیر (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۶۵۳: «منافقان براه مزکتی کرده بودند نزدیک بمدینه ... پیغامبر علیه السلام همانگه علی بفرستاد تا آن مزکت، همه را بسوختند و ویران کردند»؛ و نیز تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۰، ص ۳۶ - ۳۵) درمی یابیم اینجا صحبت از مسجدی است که منافقان مدینه بنا کرده اند، نه مسکن. بنا بر این قراین حدس مصحح درباره واژه، صحیح است و «مسکن» تصحیف «مسکت» است. واژه «مسکت» در فرهنگنامه قرآنی نیز دیده می شود: «مَسْجِد: مسکت» (ج ۳، ص ۱۳۵۷، قرآن شماره

۱۱۹). درباره این کلمه گفتنی است **مزکت / مزگت** با ابدال Z به S، به «مسکت» بدل شده است. از ابدال Z به S شواهدی از متون کهن در دست است؛ در همین متن: «سود» به جای «رود»، در ترجمه «سُوف»: «**سود** باشد که بدانید [= سُوْفَ تَعْلَمُونَ]» (ج ۳، ص ۷۲۲). مرحوم یغمایی درباره «سود» نوشته است: «سنخ دیگر، **زود**. قطعاً اشتباه کتابتی است». در متون دیگر: ایاس (= ایاز، غلام سلطان محمود):

چون خبر آمد به محمود از ایاس
خدمی را خواند شاه حق شناس (منطق الطیر، ۲۸۳)
چون حسن بشنود این قول از ایاس
گفت احسنت ای ایاز حق شناس (همان: ۴۰۶)

باس پس (= بازپس) (مقاصد اللغة، صص ۷، ۳۱۶، ۳۳۰، نقل از ذیل فرهنگ های فارسی، ذیل «باس پس» / باسپسین (= بازپسین): «العاقب: باسپسین پیغامبران» (تکملة الأصفاه ج ۱، ص ۴۴۵)؛ و نیز «الجَدی: بزغاله نر، و ستاره قبله، و آن ستاره باسپسین است از هفتونگ کهمین» (همان: ۱۲۰) // برسیدن (= برزیدن): «مُزِد آخرت و ثواب آن بهتر آن کسانی را که ایمان آرند و تقوی بَرَسند» [= کَانُوا يَتَّقُونَ] (تاج التراجم، ج ۳، ص ۱۰۹۲، حاشیه، نسخه بدل «باد» // پرواس (= پرواز):

به عدل او بود از جور بدکنش رستن
به خیر او بود از شر این جهان پرواس (ناصرخسرو، نقل از لغتنامه دهخدا، ذیل پرواس)

نمک سار (= نمک زار)، در ترجمه «المَلَّاحَة»^{۲۹} (مهذب الأسماء ص ۳۱۱). امروز در گفتار برخی عوام «تمیز» را «تمیس» می گویند. در گویش شوشتر نیز «زچه» را، «سِچَه» (esche) می گویند (فاضلی، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

ج ۲، ص ۴۸۰: ابرهیم برخاست و بمیان **فروخ** آن آتش همی رفت. مصحح در حاشیه نوشته است: «ظاهراً متن اشتباه کتابتی است»: حال آنکه متن، صحیح است و «غ» در «فروغ» به «خ» بدل شده است. ابدال غ/ق به «خ»، هم در این متن و هم در دیگر متون یافت می شود؛ شواهد زیر از این دست است: بغلتاخ (= بغلتاق)^{۳۰} در ترجمه الصُدْرَة (تکملة الاصفاه ج ۱، ص ۴۰۴) // حاشیه (= غاشیه) (میهنی، ۱۳۶۶: ۳۹۶) // داخ (= داغ): «پس آن اسبان را همه **داخ** سبیل بر نهاد» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۵۶۵) // ریخ (= ریق) در ترجمه «السُّلُج»^{۳۱} (تکملة الاصفاه ج ۱، ص ۲۹۹) // وزخ (= وزغ): بفرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و اسپج و **وَزَخ** و خون حجت های پدید کرده (ترجمه قرآن ماهان، ص ۱۱۶، سوره اعراف، آیه ۱۳۳). امروز در گفتار، برخی عوام کلمات «وقت» و «یقه» را «وخت» و «یخه» می گویند. در گویش شوشتر نیز کلمات «رقص» و «مقبول»، به ترتیب، «رخص» (raxs) (ص ۱۴۵) و «مخبول» (maxbūl) (ص ۲۲) تلفظ می شود.

ج ۳، ص ۶۶۴، آیه ۳، یونس: خدای ... آفرید آسمان ها و زمین ... باز بر استاد بر آفریدن عرش ... **همی سکارذ** کار.

«همی سکاژد کار» در ترجمه «يُدْبِرُ الْأَمْرَ» آمده و مصحح جلوی «همی سکاژد» علامت استفهام گذاشته و جلوی آن نوشته است: «= سگالد»؛ اما با توضیحی که خواهیم داد، باید این کلمه را «سکاژد» ضبط کرد. واژه «سگالد» با ابدال ا به ا، به «سکاژد» بدل شده است. این کلمه در تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۱۸ نیز دیده می‌شود: «همچنین بگردیم ما در هر دیهی بزرگان گناهکار آن بد برسکارند [= لِيْمُكْرُوا] در آن و کید و مکر نکنند مگر به تنهای خویش» (سوره انعام، آیه ۱۲۳).

از ابدال ا به ا شواهدی از متون در دست است: بر تا (=یل تا) (میهنی، ۱۳۶۶: ۱، ص صد و هشتاد و چهار) / شرور (= شلوار) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۶۴۷) / شروال (= شلوار) (تکملة الاحصافه ج ۱، ص ۳۱۹) / زورفینک (= زولفینک) (= زورفین خرد) (لغتنامه دهخدا، ذیل زلفینک) / سفار (= سفال)، در ترجمه «فَخَارَ» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۹۹، قرآن ۱۱۹) / قحطسار (= قحطسال): «المقاحيط: زمين‌های قحطسار» ۳۲ (قانون ادب ج ۲، ص ۹۵۸). «سال» در گویش تاتی و هرزی «سور» (SOR) گفته می‌شود (کارنگ، ۱۳۳۳: ۶۲).

ج ۴، ص ۸۷۶ - ۸۷۵، آیه ۸۱، نحل: خدای ... کرد شما را پیران‌ها تا باز دارد از شما گرما، و درها بیافریدست تا نگاه دارد شما را از دشمن شما.

«درها» در ترجمه «سراییل» به کار رفته است و یغمایی این کلمه را به «دراخا» تغییر داده و در حاشیه آورده است: «شاید زرها باشد. هرچند به صراحت درهاست». درباره کلمه فوق، ذکر دو نکته لازم است: نخست آنکه درباره فایده «درها» آمده است: «نگاه دارد شما را از دشمن شما»؛ بنابراین به اقتضای معنی و سیاق عبارت، بی تردید این کلمه، ذرها (= ذرها = زرها) است. گفتمی است کلمه «سراییل» در بعضی ترجمه‌های قرآن، مانند قرآن ۵۹ و ۶۹ فرهنگنامه قرآنی (ج ۲، ص ۸۵۱) و لسان التنزیل، ص ۱۴۷، به زره و زرها ترجمه شده است. بنابراین در متن حاضر، «زره» با ابدال «ز» (= Z) به «ذ» (= D)، به صورت «ذره» نوشته شده است. با بررسی متون کهن، نمونه‌هایی از ابدال «ز» (= Z) به «ذ» (= D) می‌یابیم؛ شواهد زیر از این دستند: بیدار (= بیزار) (تفسیر قرآن مجید، ج ۱، ص ۵۷۱) / ذرِها (= زرها)، در ترجمه «سایغات» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۳۲، قرآن ۵۳) / ذر (= زر)، در ترجمه «ذهب» (همان، ج ۲، ص ۷۶۱، قرآن‌های ۹۴ و ۱۰۶)؛ ذرین (= زرین) (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۱، صص ۱۱۷ و ۱۱۸ حاشیه) / ذکریا (= زکریا) (قرآن ری، ص ۵۰).

نکته دوم آنکه در بسیاری از متون، کاتبان وقتی کلمات مختم به «ه» را با نشانه «ها» جمع می‌بستند، در رسم‌الخط یک «ه» بیشتر کتابت نمی‌کردند. بنابراین «درها»، همان «ذرها» (= ذرها = زرها) است.

ج ۴، ص ۹۰۳، آیه ۷۰، اسراء: افزونی دادستیم‌شان بر بسیاری از آنچه بیافریدستیم ما فضلی و اوزودنی.

«اوزودنی» در ترجمه «تفضیلاً» به کار رفته و یغمایی در حاشیه آورده است: «به جای اوزودنی و شاید اشتباه کتابتی باشد»؛ حال آنکه

اشتباه کتابتی نیست؛ بلکه «افزودنی» با ابدال «ف» به «و»، به «اوزودنی» بدل شده است. این نوع ابدال در متون کهن دیگر نیز دیده می‌شود؛ مانند: اوزودنی (= افزودنی) (قرآن قدس، ج ۲، ص ۱۹۷، آیه ۷۵) / اوزون (= افزون) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۷۶۵، قرآن ۸) / اوسان‌ها (= افسان‌ها) (قرآن قدس، ج ۲، ص ۳۸۶، آیه ۱۵) / اوسوس (= افسوس) (همان، ج ۱، ص ۱۱۵، آیات ۶۴ و ۶۵) / اوسون‌گر (= افسون‌گر) (همان، ج ۲، ص ۳۹۷، آیه ۲۷). در همین متن، در ص ۹۳۱ کلمه دیگری دیده می‌شود که به نظر می‌رسد ابدال «ف» به «و» باشد و آن هم واژه «وراگرد» است: «فراموش کردند ماهی‌شان را؛ پس وراگرد [= فَاَتَّخَذَ] آن ماهی راهش را اندر دریا». یغمایی در حاشیه آورده است: «در متن، وراگرد به معنی اِتَّخَذَ مفهوم نیست». به نظر می‌رسد این واژه «فراگرد» باشد. این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن و تاج التراجم به صورت زیر ترجمه شده است: «فراگرفت موسی راه خویش در دریا» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۷۴) / «فراگرفت آن راه خویش در دریا» (تاج التراجم، ج ۳، ص ۱۳۲۷).

ج ۴، ص ۱۰۶۱، آیه ۵۵، حج: بیاید بایشان عذاب روزی شوم **وی بر [؟]**

«وی بر» در ترجمه «عقیم» آمده است. یغمایی این کلمه را با نشانه استفهام مشخص کرده و در حاشیه آورده است: «در متن، ترجمه عقیم مفهوم نشد. شاید بی بر». «روزی شوم وی بر» در این آیه در ترجمه «یوم عقیم» آمده است. در توضیح این کلمه باید گفت «بی بر» با ابدال «ب» به «و»، به «وی بر» تبدیل شده است و حدس مصحح درست است. در ج ۷، ص ۱۷۵۴ همین متن، در ترجمه «عقیم»، «بی بر» آمده است: «و اندر عاد چون بفرستادیم بر ایشان باد شوم بی بر [= الرِّيحُ الْعَقِيمُ] (آیه ۴۱، سوره ذاریات)». در فرهنگنامه قرآنی (ج ۳، ص ۱۰۳۳) نیز در ترجمه «العقیم» آمده است: «بی بر» (قرآن ۳۹). برای ابدال «ب» به «و»، از متون کهن شواهد بسیاری در دست است؛ از آن جمله است: او (= آب) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۰۷۱) / بوینم (= بینیم) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۸۷، حاشیه) / سوزچشم (= سبزچشم) (همان، ج ۴، ص ۹۹۶) / وشخاینده (= بخشاینده) (تفسیر شفقشی، صص ۳، ۶ و موارد دیگر) / وی چاره (= بی چاره) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۴۸، قرآن ۴۰، ستون ۱) / وی دادگر (= بیدادگر) (همان، ج ۳، ص ۹۷۷، قرآن ۲۰) / ویزار (= بیزار) (قرآن ری، ص ۷۹).

ج ۵، ص ۱۶۱۰، آیه ۲۱، لقمان، نسخه عکسی: متابعت کنیم آن را که یاقیم بر آن پدران ما یا اگر هشت شیطان.

یغمایی، بدون اشاره به اصل نسخه، در متن چاپی «هست» ضبط کرده است. ابدال «سین» و «شین» در متون کهن معتبر شواهد فراوانی دارد؛ مانند: جستن (= جستن) (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۴۲۸) / هشتم (= هشتم) (همان، ص ۱۰۴)؛ برای شواهد بیشتر، رک: غلامرضایی و حاجی سیدآقای، ۱۳۸۶: ۸۷).

ج ۷، ص ۲۰۸۲، س ۲ از آخر، برگه ۳۱۶، نسخه

عکسی: سر آن هر دو چاه باز کردند و آن کبوتر را برشته‌ها استوار کرده بودند و بسته، و از آنجا برآوردند و **زوزن**ها بندها برآوردند.

در نسخه عکسی زیر کلمه «زوزن» نوشته شده است: «سوزن». یغمایی متن را به صورت «سوزن‌ها و بندها» آورده است، بدون اشاره به اصل نسخه. درباره این کلمه گفتنی است که «سوزن» با ابدال S به Z به «زوزن» بدل شده است و این ابدال در متون کهن و در برخی گویش‌ها یافت می‌شود: گزاردن (= گساردن): «من اندوه یوسف بدین برادر او همی گزارم» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۸۰۰) // مَخْرَج: زمی گزارد^{۳۳} (دستور اللغة، ص ۵۴۶، حاشیه، نسخه بدل م). کلمه «پلاس» در گویش هرزنی «پلز» (palöz) تلفظ می‌شود (کارنگ، ۱۳۳۳: ۴۶). و همچنین واژه «خروس» در هرزنی «خروز» (xōruz گفته می‌شود^{۳۴} (همان: ۵۳). همچنین کلمه «سورنا» در این گویش «زیرنا» zīrnā تلفظ می‌شود (همان: ۶۳). در همین صفحه (۲۰۸۱) در سطر اول کلمه «اوزن» به جای «سوزن» دیده می‌شود، که یغمایی در حاشیه آورده است: «ظاهراً سوزن». به نظر می‌رسد که آن نیز تصحیف «زوزن» است. نکته قابل ذکر دیگر درباره جمله فوق، نیامدن **او** عطف است که در متون کهن نظایر بسیار دارد و افزودن آن ضرورتی ندارد.

۱-۴. تخفیف

منظور از تخفیف، کوتاه شدن مصوت بلند است.

ج ۱، ص ۹۱: بنی‌اسرائیل پیش موسی آمدند و گفتند که ... ما طاقت ایشان نداریم و با حرب بایشان برنیایم.

مصحح «برنیایم» را به حاشیه برده و در متن، «برنیایم» قرار داده است؛ حال آنکه با دلیلی که ذکر خواهد شد، ابقای «برنیایم» در متن لازم است. شناسه اول شخص مفرد و جمع در زمان حال، در زبان پهلوی **mē-** است، که بعدها به **-om** و **-am** تحول یافته است. ضبط فوق نشان‌دهنده آن است که شناسه **mē-** در زمان مؤلف یا کاتب، به **-em** مخفف شده است (صادقی، ۱۳۸۶: ۳۹۱). این کاربرد دو بار دیگر در همین متن دیده می‌شود: بفرستادمی (= بفرستادیمی)، در ترجمه «نَزَلْنَا» (ج ۵: ص ۱۱۷۴) // بیاورم (= بیاوریم)، در ترجمه «فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ» (ج ۵: ص ۱۲۰۴). این کاربرد در متون دیگر نیز به چشم می‌خورد: برکشیدمی (= برکشیدیمی)، در ترجمه «رَفَعْنَا» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲: ص ۸۰۴، ق ۱۰) // بگرفتم (= بگرفتیم)، در عبارت: «ما بگرفتم»،^{۳۵} در ترجمه «أَخَذْنَا» (قرآن ری، ص ۱۵۲) // تَوَاسَتَمِي (= توانستیم)، در ترجمه «اسْتَطَعْنَا» (تفسیر شنقشی، ص ۲۳۵، سطر ۱۵) // نمایم (= نماییم)، در عبارت: «ما وا تو نمایم»، در ترجمه «تُرَيْتِكَ»^{۳۶} (قرآن ری، ص ۲۳۸).

این ویژگی در برخی گویش‌های زنده کنونی نیز مشاهده می‌شود: شناسه اول شخص جمع، در گویش قاین، نوقان (یکی از محلات قدیمی شهر مشهد) و یزد به صورت **-em** و در گویش سبزوار **-em** تلفظ می‌گردد:

فارسی	گویشی	نام گویش	نام کتاب یا مقاله	شماره صفحه
برویم	bo-bord-em	قاین	بررسی گویش قاین	۶۳
می‌رویم	me-r-em	قاین	بررسی گویش قاین	۶۷
می‌کنیم	ə mmən	سبزوار	همانگی واکه‌ای در گویش سبزوار	۳۵
گفتیم	ʔgoft-em	نوقان	لغات نوقانی (مشهدی)	۲
نمی‌اندازیم	namendāzem	یزد	واژه‌نامه یزدی	۲۸۲

ج ۱، ص ۲۴۷: سنگی در آنجا اندخته بود.

یغمایی کلمه را به صورت «اند[ا]خته» ضبط کرده است، حال آنکه نیازی به افزودن «ا» در میان قلاب نیست. تحول رخ داده در این واژه ابدال **â** (در قدیم **ā**) به **a** است که نمونه‌های فراوانی از این تحول در همین متن و دیگر متون کهن دیده می‌شود. در همین متن: اوز^{۳۸} (= آواز) (ترجمه تفسیر طبری، برگه ۲۸۶ نسخه عکسی که مطابق است با ج ۵، ص ۱۳۸۰، سطر ۱ متن چاپی) // پادش^{۳۹} (= پاداش) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۲۲) // تونگر (= تونگر (همان، ج ۳، ص ۶۰۵) // شنو^{۴۰} (= شنوا) (همان، ج ۳، ص ۷۰۹) // من (= مان = ما): «برادران ... گفتند این را از من بخريد» (همان، ج ۳، ص ۷۷۲) // (= وا): «جنگ کردن و کافران را» (همان، ج ۳، ص ۵۹۰) // هویدا^{۴۱} (= هویدا)، در ترجمه «مُيَبِنَا» (همان: ج ۱، ص ۲۹۲، حاشیه ۸). در دیگر متون: پردختن (رودکی، ۷۷۵/۵۲۷، نقل از فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ص ۲۵۹) // دراندختیم (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۳۶، ق ۴۱).

۱-۵. اشباع

منظور از اشباع، تبدیل واکه کوتاه به واکه بلند است.

ج ۷، ص ۱۷۴۲، آیه ۲۵، ق: بازدارنده نیکی از حداندر گذارنده‌ای **گمان‌ماندی**.

یغمایی در حاشیه آورده است: «در متن، **گمان‌مند** باید باشد»^{۳۳} در توضیح این واژه باید گفت: «گمان‌ماند» در ترجمه «مُربب» آمده و صحیح است. تحول روی داده در این کلمه، اشباع مصوت **a** به **â** (در قدیم **ā**) است، که در متون کهن به فراوانی یافت می‌شود. در متن حاضر، واژه‌های دیگری نیز مشمول این تحول شده‌اند، که چند نمونه از آنها را ذیلاً عرضه می‌داریم: دانشماند (= دانشمند) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۷۵) // دشمنان (= دشمن) (همان، ج ۱، ص ۲۳۴، حاشیه و نیز ج ۲، ص ۵۲۸) // زیوارها^{۴۵} (= زیوارها) (همان، ج ۷، ص ۲۰۵۴) // معجزات (= معجزت) (همان، ج ۴، ص ۱۰۰۸ و ج ۷، ص ۲۰۳۵) // هاموار (= هموار) (همان، ج ۵، ص ۱۱۱۸).

۲. نزدیکی با صورت پهلوی

ج ۱، ص ۱۹: پادشا امروز.

یغمایی کلمه را در متن به صورت «پادشا[ه]» آورده است؛ حال آنکه «پادشا» درست است. این کلمه در پهلوی **pādxšā(y)** است (مکنزی، ص ۲۰۷)؛ بنابراین در اصل، **h** ندارد. ضروری است که یادآوری

کنیم، افزوده شدن *h* غیراشتقاقی پس از مصوت بلند در فارسی دری، در برخی کلمات - مانند: دوتاه،^{۴۶} دیباه،^{۴۷} همتاه،^{۴۸} یکتاه^{۴۹} و غیره - دیده می‌شود؛ کلمه «پادشاه» نیز از این دست است (برای اطلاع از شواهد بیشتر، ر.ک: صادقی، ۱۳۵۷: ۷۹). ذکر این نکته لازم است که این واژه در متن حاضر با هر دو صورت «پادشا» و «پادشاه» به کار رفته است.

ج ۲، ص ۴۲۴، آیه ۹۳، مائده، حاشیه: نیست بر آن کس‌ها که بگرویدند و کردند نیکی‌ها، **بزده** اندر آنچه بخوردند.

«بزده» در ترجمه «جَنَاح» به کار رفته و یغمایی در حاشیه آورده است: «ظاهراً بزّه». درباره این واژه باید گفت: در این کلمه، اصلی است و در صورت اوستایی این واژه دیده می‌شود: «بزّه > در فارسی میانه: *bazag* > اوستایی *-bzdaka* * (*-bastaka**)» (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۱۹۹).

ج ۴، ص ۹۰۳، آیه ۷۴، اسراء: و اگر نه از بهر آن بودی که نگاه داشتیم تو را بدرستی، خواستی که **بجفسیدی** [؟] سوی ایشان اندک چیزی.

مصحح جلوی کلمه «بجفسیدی» نشانه استفهام قرار داده است. این کلمه در ترجمه «تَرْكُنْ» آمده است. صورت درست این کلمه، «چفسیدن»، به معنی میل کردن، منحرف شدن (از راه راست) (معین، ج ۱: ذیل «چفسیدن») است. چفسیدن در معنی فوق، در مقامات حمیدی (ص ۱۲۰) دیده می‌شود: «امام ... پس چون از آتش سخن بتفسید و از جاده آرم بجفسید، منبر دعوی برتر نهاد». و نیز در فرهنگ قرآن شماره ۴ (ص ۴۶۹) در ترجمه «مَيْلٌ»، «چفسیدن» آمده است. در کتاب بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (صص ۱۱۸-۱۱۹)، ذیل «چفسیدن» آمده است: «ماده مضارع این فعل، ظاهراً مشتق است از ایرانی باستان *afsa-č* * (ماده آغازی) از ریشه *ka(m)p-*، خماندن، کج کردن». این کلمه با فرایند قلب، به صورت «چسپیدن / چسپیدن» در متون کهن به کار رفته است: «برای آن که از ایمان بچسپیدند و میل کردند» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۴) // «در شدت و سختی کار به جایی رسید که نزدیک بود که بچسبد و میل کند دل گروهی از ایشان؛ یعنی از راه بشود» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۶۶). این کلمه در ترجمه تفسیر طبری (ج ۴: ص ۸۷۹) نیز به صورت «می‌باچسبند» (متن: می‌باچسبند) در ترجمه «يَلْحِدُونَ»، به معنی «میل کردن» به کار رفته است (صادقی، ۱۳۸۵: ۳۶۶).

ج ۵، ص ۱۳۲۸: چون این رسولان پیش بادن رسیدند و آن نامه او را دادند، بادن از آن نامه سخت **اشتافته** شد.

این کلمه در نسخه بدل **بو**، «تافته» است. یغمایی در حاشیه آورده است: «ظاهراً اشتباه کتابتی است؛ اما این گونه نیست. «شتافتن» در فارسی میانه: *-awištāftan: awištāb*، به معنی «ستم کردن / شتافتن» است و **štāfta-* (صفت مفعولی) از ریشه *-stap*، به معنی «فشردن / تحت فشار دادن» است. در ضمن، در فارسی میانه ترفانی نیز

-avištāb به معنی «تحت فشار قرار دادن، به ستوه آوردن، آزدن» (*-abi-stap**) است (منصوری و حسن‌زاده، ص ۱۸۸). به نظر می‌رسد «شتافته» در معنی آزرده و ناراحت، با اصل کهن این کلمه مرتبط است و ظاهراً شتاب گرفتن از چیزی یا کسی، به معنی احساس ملال و دلنگی از آن، سیر شدن از آن (رواقی، ذیل فرهنگ‌های فارسی، ص ۳۳۷) نیز از همین ریشه گرفته شده است:

دل مخالف و بیگانگان شادی دوست

همه شتاب گرفت از نوای بریبت و نای (دیوان فرخی، ص ۳۸۹، نقل از ذیل فرهنگ‌های فارسی)

همه دشت نخجیر و مرغ اندر آب

اگر دیر مانی نگیرد شتاب (فردوسی، نقل از ذیل فرهنگ‌های فارسی).

ج ۵، ص ۱۴۴۱، سطر ۲ از آخر، نسخه عکسی: جمله سپاه **شازده** هزار مرد بودند جنگی.

یغمایی در متن چاپی «شازده» آورده است، بدون اشاره به اصل. «شازده» در پهلوی *zdahāš* است (مکنزی، ص ۲۶۶). افزوده شدن *n* به «شازده»، تحولی قیاسی است که به قیاس با پانزده رخ داده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۷: ۹۵). این کلمه در متون دیگر، از جمله السامی فی الأسامی (ص ۳۷۳)، نیز دیده می‌شود.

ج ۶، ص ۱۶۷۰، آیه ۴۴، دخان: که درخت زهر خورش سخت ناخوش و **بزومند** است.

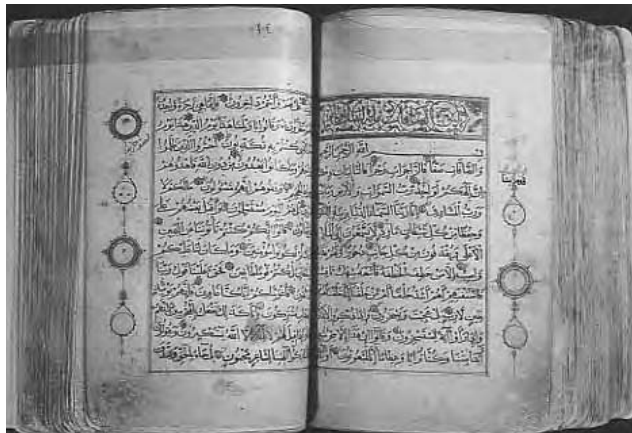
یغمایی «و بزومند» را به حاشیه برده و در متن «بزومند» قرار داده است؛ حال آنکه ضیبت اصل درست است. «خورش سخت ناخوش و بزومند است» ترجمه «طعام الأثیم» است. درباره این عبارت، ذکر دو نکته لازم است؛ نکته اول درباره «بزومند»: پسوند «-مند» در پهلوی به صورت‌های *-mand* و *-ōmand* برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رفته است؛ مانند: *zōr-mand* «زورمند» / *dard-ōmand* «دردمند» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۷، دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، ص ۶۹).

این پسوند به هر دو شکل در فارسی دری به کار گرفته شده است؛ مانند: حاجتومند^{۵۰} و حاجتمند، دانشومند^{۵۱} و دانشمند، نیازومند^{۵۲} و نیازمند. «-اومند» در فارسی نو در کلمات «برومند» و «تنومند» دیده می‌شود. بنابراین «بزومند» صورت قدیمی بزومند / بزمند است که در برخی متون نیز دیده می‌شود؛ مانند: کشف الأسرار و عدة الأجر^{۵۳}، ج ۳، ص ۵۴ و فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۵۱، قرآن‌های ۴۳ و ۶۹ نکته دوم آنکه، «و» به جای کسره اضافه به کار رفته است. این کاربرد یک بار دیگر

در همین متن و در انیس القلوب^{۵۴} دیده می‌شود. همین متن: **پارسی و دری** (= پارسی دری): «این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری - رحمة الله علیه - ترجمه کرده به زبان پارسی و دری راه راست» (ج ۱، ص ۵). انیس القلوب:

بسی فتنه زاید از این تیره‌خاک

کسی را از او هست بیم و هلاک (قسمت اول ۷)



زدوده شد از دلش زنگ و گناه

گناهش شد از توبه یکسر تباه (قسمت اول ۱۰ ب)

این استعمال امروزه نیز در عبارت «رنگ‌ورو» به جای رنگ دیده می‌شود.

۳. توضیح نادرست

ج ۲، ص ۵۰۳، حاشیه، نسخه «صو»: چیز یافتید آنچه وعده کرد خداوند شما بحق.

«چیز» در ترجمه «هل» آمده است. یغمایی در حاشیه آورده است: «درین نسخه، ترجمه هل، در همه موارد چیز نوشته شده و ظاهراً جبر حرف جواب است». بنا بر این احتمال، وی همه مواردی را که در نسخه صو «چیز» آمده، به «جبر» بدل کرده و در پاره‌ای موارد، علامت استفهام را هم در مقابل آن قرار داده است. در این باره باید گفت: «چیز» املائی قدیمی «چیز» است، به معنی «آیا». «چیز» در ترجمه «هل» در دیگر متون کهن فارسی نیز دیده می‌شود (برای اطلاع از شواهد بیشتر، رک: حاجی سیداقایی ۱۳۸۶، صص ۱۴۱-۱۶۸).

ج ۴، ص ۹۸۷، آیه ۲۰، سوره طه: بیفکند موسی آن راه همیدون

آن ماری گشت نر می‌دوید.

«ماری گشت نر می‌دوید» در ترجمه «حَیَّةٌ تَسْعَى» آمده و یغمایی در حاشیه آورده است: «شاید برمی‌دوید» حال آنکه این نظر درست نیست و با گذاشتن یک ویرگول بعد از کلمه «نر»، ضبط صحیح به دست می‌آید: «آن ماری گشت نر، می‌دوید». در ترجمه المنجد آمده است: «حیوت: مار نر». آیه فوق در ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۱۳) چنین ترجمه شده است: بیفکند آن را موسی، همیدون آن ماری گشت نر، می‌رفت؛ و در تفسیر شنقشی نیز در ترجمه آیه ۱۰۷ سوره اعراف، از تبدیل عصابه «مار نر» صحبت می‌رود: «بیفکند چوبش راه همی آن عصای موسی ماری گشته بود هویدا، ماری نر زرد بزرگ‌ترین ماری». در تفسیر ابوالفتح رازی (ج ۸، ص ۳۲۴) نیز از تبدیل عصای موسی به اژدهای بزرگ نر موی‌ناک

سخن می‌رود.

ج ۷، ص ۱۷۸۰: خلاقان همه تا رستاخیز مطیع و فرمان‌دار او

باشند

یغمایی در حاشیه آورده است: «شاید: فرمان‌بردار»؛ حال آنکه متن، صحیح است و از فعل «فرمان داشتن»، به معنی اطاعت کردن گرفته شده است. «فرمان‌دار» در معنی مطیع، یک بار دیگر در همین دیده می‌شود: «و فرمان‌بردار کرد شما را شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان، این همه فرمان‌دار [= مُسَخَّرَاتُ] به فرمان او. اندرین نشان‌هاست مر گروهی را که خردمندی کنند» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۸۶۴). در مقدمه الادب ص ۵ نیز آمده است: «پس کار کردم بر فرمان‌داری نشان وی». مصدر «فرمان داشتن» در معنی اطاعت کردن نیز در فرهنگنامه قرآنی دیده می‌شود: «أَطَعْنَا: فرمان داشتیم» (ج ۱، ص ۱۷۶، قرآن ۱۲۵) // «لَا تُطِيعُ: فرمان مدار» (ج ۲، ص ۴۸۹، قرآن ۵۹).

ج ۷، ص ۱۹۱۷، آیه ۳۷، سوره قلم: یا شما راست کتابی اندر

ان که درس می‌گردید.

یغمایی در حاشیه آورده است: «ترجمه متن ناستوار است». «درس کردن» در ترجمه «تَدْرُسُونَ» به کار رفته است. «تدرسون» از ریشه «دَرَسَ» است. در ترجمه المنجد آمده است: «دَرَسَ الكتاب: خواند نوشته را». و از جمله معانی‌ای که در لغتنامه دهخدا برای «درس» و «درس کردن» به دست داده شده، «خواندن» است بنابراین ترجمه تدرسون به «درس کردن» صحیح است. در ضمن، «درس کردن» در ترجمه همین آیه در تفسیر ابوالفتح رازی دیده می‌شود: «یا شما را کتابی هست که در آنجا درس می‌کنید» (ج ۱۹، ص ۳۲۷). نیز «یا شما را کتابی از آسمان فرود آمده که شما درس آن می‌کنید؛ این حکم در آن کتاب دیده‌اید یا از او برخوردارید» (ج ۱۹، ص ۳۶۱).

۴. موارد مبهم یا علایم استفهام

یغمایی در جلوی برخی کلمات، نشانه استفهام قرار داده است. این موارد را می‌توان به چند بخش تقسیم نمود: ۱. مواردی که کاتب در نقطه‌گذاری امساک نموده و موجب ناآشنا شدن کلمه برای مصحح شده است: ۲. مواردی که واژه، تصحیف کلمه دیگری است و یا مواردی که کاتب آنها را اشتباه نوشته است: ۳. واژه‌هایی که صحیح هستند، اما مصحح با آنها ناآشنا بوده است.

۴-۱. مواردی که کاتب در نقطه‌گذاری امساک نموده و

موجب ناآشنا شدن کلمه برای مصحح شده است:

ج ۲، ص ۳۹۲، حاشیه، آیه ۳۱، سوره مائده: بفرستاد خدای

کلاغی **نا نرحسب** [؟] کند اندر زمین.

«نا نرحسب کند» در ترجمه «يَبْحَثُ» آمده است. با توجه به اینکه کاتبان در روزگار گذشته در گذاشتن نقطه امساک می‌کردند، این کلمه را می‌توان «تا باز جست» خواند. توجه به معانی «يَبْحَثُ» در دیگر کتب قرآنی این حدس را تأیید می‌کند؛ به عنوان مثال، در فرهنگنامه قرآنی،

ص ۱۶۴۷: «يَبْحَثُ: می کاوید (قرآن ۳)، می واپاشید (قرآن ۲۷)، بازجست می کرد (قرآن ۳۹)، همی جست (قرآن ۵۳)، جُست می کرد (قرآن ۵۶)، می کند (قرآن ۶۳)، بازجست (قرآن ۶۹)، کاوش می کرد (قرآن ۱۳۵)».

ج ۳، ص ۵۸۵، حاشیه «نا»، آیه ۴۷، انفال: و مهابشید ای مؤمنان، چنان کسهای که در نافرمانی بیرون آمدند از خان ومان های ایشان **بهبسارده (۵۵؟)** - یعنی یاری و چشم دیدار مردمان.

«بهبسارده» در این آیه در ترجمه «بَطْرًا» به کار رفته است. توجه به معانی «بطر» در فرهنگ های عربی، مشخص می کند صحیح این کلمه، «بهنبارده» است. «لَبَطْرًا: دانه گرفتن و سرگشته شدن» (تاج المصداق، ج ۱، ص ۲۶۲). کلمه «بَطْرًا» در فرهنگنامه قرآنی (ج ۱، ص ۳۴۸) معادل های گوناگونی دارد؛ از جمله: بَطْرًا: بهنبارده، (قرآن ۱)، بهارده، (قرآن ۱۱)، انباردگی (قرآن ۳۶)، انباردگان (قرآن ۷۸ و قرآن ۹۸)، بهمارده (قرآن ۱۰۷)، دانه گرفته (قرآن ۱۰۹)، و موارد دیگر.

ج ۴، ص ۹۵۷، آیه ۸، مریم: و بدرست کمی رسیدم از پیری **بخستگی (؟)**.

خستگی در ترجمه عتیاً آمده است. توجه به معنی عتیاً در ترجمه المنجد و کتب قرآنی روشن می سازد که صحیح این واژه، «خشکی» است. در تفسیر ابوالفتح رازی (ج ۱۳، ص ۶۱) درباره این آیه آمده است: «من از پیری و علو سن از حد فرزند گذشته ام، یعنی پشت من از آب خشک شده است». در فرهنگ قرآن شماره ۴ (ص ۲۸۹) نیز این کلمه به «خشکی» ترجمه شده است و در فرهنگنامه قرآنی (ج ۳، ص ۱۰۰۴) نیز در قرآن ۱ به «خشکی»، و در قرآن ۴۴ به «خشک پشت» و در قرآن ۴۸ به «پشتم (متن: بستم) خشک شد» ترجمه شده است.

ج ۵، ص ۱۲۷۰، حاشیه، آیه ۵۸، قصص: و چند هلاک کردیم از دیه ها **بری [= پری؟]** گرفته بودشان از زندگانی خوش.

یغمایی حدس زده کلمه «بری»، «پری» باشد و البته آن را با علامت استفهام مشخص کرده است. «بری گرفته بودشان» در این آیه در ترجمه «بَطْرًا» به کار رفته است. توجه به معانی واژه «بَطْرًا» در فرهنگنامه قرآنی (ج ۱، ص ۳۴۹): بَطْرًا: پری گرفته بود (قرآن ۳۰)، پرو گرفته بود (قرآن ۹۴)، پری گرفته بود (قرآن ۱۰۸) مشخص می سازد این واژه، «پری گرفتن»، در معنی غرور گرفتن از بسیاری مال و نعمت، است و حدس مصحح درست است.

ج ۶، ص ۱۷۱۹: عروه ... گفت من هرگز هیچ پادشاه ندیدم که مردمان او را چندان **احباب [؟]** همی داشتند که آن یاران محمد داشتند او را.

ظاهراً این کلمه «انجاب» است. «انجاب» به معنی گرامی گردیدن است (لغتنامه دهخدا، ذیل «انجاب»). این واژه در متون دیگر با «تشریف» و «نواخت» هم نشین شده است: «درین وقت جند بشارت به درج یک خیر رسید؛ یکی انک از حضرت جلت نواخت و اقبال یافت و تشریف ۵۶ و انجاب ارزانی داشتند ...» (دستور دپیری، ص ۸۳) // «خواجه رئیس فلان ...

در این وقت به درگاه آمد و عهد به خدمت تازه گردانید و از اقبال و اعزاز نواخت و انجاب بهره تمام یافت» (همان: ۱۰۷) //

اگرچه هست بحشمت مرا ز تو اعزاز
وگرچه هست به نعمت مرا ز تو انجاب (دیوان امیرمعزی، ص ۵۶، بیت ۱۰۲۳).

ج ۷، ص ۱۷۸۴، حاشیه، آیه ۱۲، الرحمن: و دانه بابایه (؟).
یعنی علف ستوران، و اسپرغمها گونه گونه.

کلمه «بابایه» در ترجمه «ذَوَالْعَصْفِ» آمده است. در متن اساس این کلمه به «میان برگ» برگردانده شده است و از آنجا که در اینجا صحبت از علف ستوران است، به نظر می رسد ضبط درست این واژه، «بابایه» است؛ یعنی دانه همراه با پایه آن و کاه. ترجمه این کلمه در فرهنگنامه قرآنی (ص ۱۰۲۵): العَصْفُ: برگ (قرآن ۴۲)، کاه خشک (قرآن ۵۲)، برگ روزی چهارپای (قرآن ۵۶)، پایه (قرآن ۱۰۸)، این حدس را تأیید می کند؛ بنابراین «بابایه» املائی قدیمی «بابایه» است.

ج ۷، ص ۲۰۷۲: باز نداشت از وی خواسته - یعنی عذاب را - و آنچه **خورید [؟]**.

«خورید» در ترجمه کَسَبَ به کار رفته است. توجه به معنی «كَسَبَ» نشان می دهد «خورید» در اینجا نامناسب و صحیح، «خوزید» است. در فرهنگنامه قرآنی این کلمه در ترجمه «كَسَبْتُ» و مشتقات آن به کار رفته است: «كَسَبْتُ: خوزیدند (قرآن ۴۲ و قرآن ۵۲)» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۱۹) // «اكتَسَبُوا: خوزیدند (قرآن ۴۲ و قرآن ۵۲)» (همان) // «كَسَبْتُ: خوزیده است (قرآن ۸۳)» (همان، ج ۳، ص ۱۲۱۶) // «كَسَبْتُم: خوزید شما (قرآن ۵۲)، خوزیدیت (قرآن ۸۳)، خوزید (قرآن ۱۰۸)» (همان، ج ۳، ص ۱۲۱۷).

۴-۲. مواردی که واژه تصحیف کلمه دیگری است و یا مواردی که کاتب آنها را اشتباه نوشته است:

ج ۲، ص ۵۰۴، حاشیه، آیه ۴۶، اعراف: و میان ایشان پرده باشد و بر **ترازان [؟]** مردمانی باشند که بشناسند هریکی نشان روی ایشان.

«ترازان» در ترجمه «اعراف» آمده است، اعراف جمع عُرف و به معنی باره میان بهشت و دوزخ، بلندی های میان بهشت و دوزخ است (لغتنامه ذیل «اعراف»). اعراف در فرهنگنامه قرآنی (ج ۱، ص ۵۷/۱۸۸) در قرآن ۶۳ به براران ترجمه شده است. به نظر می رسد «ترازان» تصحیف «براران» (= برواران)^{۵۸}، به معنی «بالاخانه ها» باشد. البته می توان آن را تصحیف «فرازان» نیز دانست.

ج ۳، ص ۵۸۲: نه اند سزآمدان و **ناخوردان (؟)** آن مسجد مگر پرهیز کاران از کفر.

«ناخوردان» در ترجمه «اولیاء» به کار رفته است. به نظر می رسد این کلمه «فاخوردان» باشد. «فاخورد» در تفسیر سور اذی به کار رفته است: «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ: به درستی که گزاف کاران باشند

برادران دیوان؛ یعنی قرینان دیوان و **فاخورد ایشان** (سورآبادی، ج ۲، ص ۱۳۶۶، سوره اسری، آیه ۲۷).

ج ۳، ص ۷۴۰، حاشیه: ما برقتیم تا تیر اندازیم تا پیشی گیریم **شیر باختن** و بگذاشتیم یوسف را نزدیک رخت و کالا.

با توجه به فحوای کلام و سیاق عبارت، درمی یابیم صحبت از مسابقه است و می توان گفت «شیر باختن» تصحیف «شتر تاختن» است.^{۵۹} تاختن در معنی «تند راندن» است (لغتنامه دهخدا).

ج ۴، ص ۹۳۲، آیه ۷۰، کهف: گفت - خضر - اگر شاگردی کنی مرا، میسر من را چیزی، تا **ببندار** [؟] کنم تو را از ان یاد کردی.

«ببندار» در ترجمه «أُخِذْتُ» به کار رفته است. توجه به معانی «أُخِذْتُ» در فرهنگنامه قرآنی (ص ۷۰) - به عنوان نمونه: پدید کنم (ق ۲۹)، پیدا کنم (ق ۵۶)، پدید آورم (ق ۱۰۰) - و نیز توجه به معانی «يُخِذُ» (ص ۱۶۹۵) - به عنوان نمونه: پیدا کند (ق ۳۶)، پیدا کند نو (ق ۴۱)، پیدا آرد (ق ۴۳)، نو پیدا آرد (ق ۱۳۳) - مشخص می سازد که می توان «ببندار» را تصحیف «پیدار» (= پیدا) دانست. کلمه پیدار (= پیدا) در ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۱۷، آیه ۱۰ دیده می شود. درباره ۲ در «پیدار»، باید گفت یکی از بافت هایی که در آنها ۲ غیراشتقاقی اضافه می شود، بافت پس از مصوت (کوتاه و بلند) است (برای اطلاعات بیشتر، رک: صادقی، ۱۳۸۴: ۱-۱۶).

ج ۴، ص ۱۰۵۳، بدو در [؟] از سردوش های خویش [= ثانی عطفه].

«بدو در؟» در ترجمه «ثانی» به کار رفته است. حرف اضافه «از» در اینجا کاملاً بی مورد به نظر می رسد. با مراجعه به کتب قرآنی و فرهنگنامه قرآنی و بررسی معادل هایی که در قرآن های مختلف برای «ثانی» و «ثانی عطفه» آمده است، درمی یابیم که صحیح این کلمه «بدو درآرد» (= به دو درآرد) است. «به دو درآوردن» به معنی دوتا کردن و پیچاندن است. و اینک چند نمونه از ترجمه های قرآن ها: «ثانی عطفه: ای: لای عتقه: دوتا کننده دوش او از گردن کشی و بزرگ منشی» (تفسیر سورآبادی، ج ۳، ص ۱۵۹۴) // «ثانی: دوتا همی کند (ق ۵۳)، دوتا کننده است (ق ۷۸) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۵۸۸) // «ثانی عطفه: دوتا کنار (ق ۱)، گردن کز کرده، روی بیک سو کرده (ق ۲)، بیک سو کرده و گردن کز کرده (ق ۱۰۸)» (همان، ج ۲، ص ۵۸۸). ترجمه این آیه در ترجمه قرآن موزه پارس ۶۰ (ص ۴۳) چنین است: «به دو درآرد سردوش های خویش». «به دو اندرآمدن»، به معنی دوتا شدن و خمیده شدن، در تاج التراجم (ج ۳، ص ۱۱۱۱) نیز به کار رفته است: مردی گفت یعقوب را ... به چی سبب پُشت تو بدو اندرآمد؟.

ج ۴، ص ۱۰۵۶: هر که خواهد اندر مکه که **بجشید** [؟] ستم کردنی، بجشاییم او را از عذاب دردناک.

«بجشید» در ترجمه «الحداد» به کار رفته است. با توجه به معانی «الحداد» در فرهنگنامه قرآنی (ص ۲۲۸) - به عنوان نمونه: چسبیدن (ق ۱۲)، بچسبید (ق ۸۸)، بچسبیدی (ق ۱۳۸) - می توان گفت «بجشید» تصحیف «بچسبید» است. یکی از معانی چسبیدن، «میل کردن» است.

یادآوری می شود در ص ۸۷۹ ترجمه تفسیر طبری در ترجمه «یَلْحَلُونَ»، «می باجسبند» (= می باجسبند) به کار رفته است.

ج ۴، ص ۱۰۵۸، آیه ۳۶، حج: یاد کنید نام خدای را بر کشتن آن پاکیزگان **حال** مر خدای را [؟].

با توجه به ترجمه این آیه در ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۴۸): «یاد کنید نام خدای را فر کشتن آن پاکیزگان خالص خدای را»، می توان گفت «حال» تصحیف «خالص» است.

ج ۷، ص ۱۷۹۷، آیه ۴۵، واقعه: که ایشان بودند پیش ازین **ابترگویان؟**

«ابترگویان» در این آیه، در ترجمه «مُتْرَفِينَ» به کار رفته است. معادل این کلمه در نسخه بدل، «بعمت پروردگان» است. با توجه به معنی «مُتْرَفِينَ»،^{۶۱} می توان گفت «ابترگویان» تصحیف «انبردگان» (= انباردگان) است. این واژه را به صورت «انبرته و شادی کردن» (ترجمه اُتْرَفُوا) و «بانبرته» (ترجمه بَطْرًا)، در بخشی از تفسیری که ن به پارس، صص ۱۸۰ و ۳۲ می بینیم.

ج ۷، ص ۱۹۷۳، آیه ۳۲، مرسلات: که آن می اندازد **بروهای** [؟] چون کوشکها.

«بروها» در ترجمه «بَشَرَرٌ» به کار رفته است. با توجه به معادل های «شَرَرٌ» در کتب تفسیری و قرآنی (در کشف الأسرار و عدّة الأبرار، ج ۱۰، ص ۳۳۳: «برزه ای»؛ در فرهنگنامه قرآنی، ص ۸۸۹: «برازکها» (ق ۱۱۷)، «برازها» (ق ۱۳۸)؛ در تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۲، ص ۹۷: «برزها») این کلمه «برزه» است.

۳-۴. واژه هایی که صحیح هستند اما مصحح با آنها ناآشنا بوده است:

ج ۱، ص ۹۵، حاشیه، نسخه بدل «پا»: آیه ۱۰۲، بقره: که دانستند آنکی بخرند آن را نیست او را اندر آن جهان هیچ **نیابوهی** [؟] نیکو. «نیابوه» یک بار دیگر در ص ۱۳۰، حاشیه، نسخه بدل «پا» آمده و هر دو مورد، در ترجمه «خلاق» آمده است. «خلاق» به معنی «نصبی از خیر» است (ترجمه المنجد). این واژه در متن اساس ترجمه تفسیر طبری «به بهره» ترجمه شده است. واژه «نیابوه» به معنی «بهره»، در قرآن قدس موارد استعمال فراوان دارد؛ به عنوان نمونه: نیابوه نبهد [= لا خلاق] ایشان را در آن جهن (قرآن قدس، ج ۱، ص ۱۵) // برخوردار گردند به نیابوه ایشان [= یخلاقهم] (همان: ۱۱۵) // فرموش کردند نیابوه [= حَطَّأ] زان پند داده شدند بدان (همان: ۵۲) و موارد دیگر.

ج ۷، ص ۱۹۱۸، آیه ۵۱، قلم: و اگر خواهند آن کسها که کافر شدند که **بربگیرند** [؟] تو را بجشم ایشان

«بربگیرند» در ترجمه «لِيُزْلِقُونَكَ» آمده است و مصحح حاشیه نوشته است: «ترجمه **لِيُزْلِقُونَكَ** در متن مفهوم نیست». در توضیح این مطلب باید گفت: اقوال مفسران درباره تفسیر «لِيُزْلِقُونَكَ» مختلف است؛ ابوالفتح رازی این اقوال را آورده است، که ما چند قول را در اینجا می آوریم: «عبدالله عباس

گفت: يَنْفُلُونَكَ، چشم بد بر تو بگذرانند مِنْ قَوْلِهِمْ: زَهَقَ السَّهْمُ وَزَلِقَ إِذَا نَفَذَ ... عبدالعزیز بن یحیی گفت: به تو نگرند به نظری تیز که تو را از آن بترسانند و آن نظر عدوت باشد سُدَى گفت: اصابت کنند تو را. از صادق - علیه السلام - روایت کردند که گفت: یا کُلُونَكِ تو را به چشم بخورند. حسن و این کیسان گفتند **بکشند** تو را و این چنان باشد که عرب گوید: صَرَعتی فُلَانٌ بِطَرْفِهِ وَ قَتَلَنِي بَعِينِهِ» (ابوالفتح رازی، ج ۱۹، صص ۳۷۰-۳۷۱). در تفسیر آیه ۵۱ سوره قلم در تفسیر سوراآدی (ج ۴، ص ۲۶۹۹) آمده است: «کافران مکه ... نزدیک مردی شدند شورچشم و شومچشم. وی را گفتند: محمد را بچشم کن تا هلاک شود». همچنین در ترجمه همین آیه، در لسان التنزیل (ص ۵۴) آمده است: «به درستی که می‌خواهند آنانک کفر آوردند، که بلغزاند ترا، قدمی ترا یا **هلاک کنند**» بنابراین صحبت از چشم‌زدنی است که منجر به کشته شدن پیامبر شود. از جمله معانی‌ای که در لغتنامه دهخدا برای «برگرفتن» به دست داده شده، «از بین بردن، محو کردن» است؛ بنابراین «برگیرند ترا به چشم» به معنی «کشتن یا چشم‌زخم» است. نکته دیگر درباره «برگیرند»، به کار رفتن دو پیشوند قبل از فعل است، که در برخی متون دیده می‌شود؛ مانند بازگشادیمی (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۰۸۱) / فرو اندر آرمش (همان، ج ۷، ص ۱۹۵۳).

۵. بدخوانی مصحح

ج ۴، ص ۹۶۸، آیه ۹۸، مریم: و چند که هلاک کردیم ما پیش از ایشان از گروهان گذشته. پس - یا محمد - [یابی] تو از ایشان هیچ یکی یا می‌شنوی از ایشان **نامی [وا] آوازی؟**
 «نامی [وا] آوازی» در ترجمه «رکز» آمده است. این کلمه به صورت «پای آوازی» صحیح است. «پای آواز» در همین متن و دیگر متون کهن فارسی به کار رفته است. در ترجمه قرآن موزه پارس، معادل «رکز» کلمه پای آوازی آمده است: «می‌شنوی از ایشان **پای آوازی**». این کلمه در ترجمه تفسیر طبری (ج ۴، ص ۹۹۷) در ترجمه «همسأ» دیده می‌شود: «شنوی تو - یا محمد - مگر **پای آوازی**». و نیز در ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۲۳): «نه‌شنوی تو یا محمد مگر شنندمی او **پای آوازی**». در فرهنگنامه قرآنی (ج ۴، ص ۱۵۸۴، ق ۹۶) «همسأ» به «آواز پای» ترجمه شده است.
ج ۷، ص ۱۷۷۹: آن روز که بکشندشان اندر آتش بر رویه‌اشان، بچشید **بودن** آتش گرم.

«بودن» در ترجمه «مَسَّ» آمده است، که صحیح نیست. «مَسَّ» در لغت، به معنی «لمس کردن و دست زدن» است (لغتنامه دهخدا). از جمله معانی‌ای که در قرآن‌های مترجم فرهنگنامه قرآنی (ج ۳، ص ۱۳۴۸) برای واژه «مَسَّ» آمده، «سودن و بسودن» است. در لسان التنزیل نیز واژه «المَسَّ» به «بسودن» برگردانده شده است (ص ۴۹). بنابراین واژه صحیح در ترجمه مَسَّ، «بسودن» است.

۶. تصحیف

ج ۴، ص ۱۰۳۳، آیه ۴۴، انبیاء: برخوردار داریم ایشان را و پدران ایشان را تا **دراز خواند بر** [= طال علیهم] ایشان را زندگانی.

در جمله فوق، «دراز خواند بر» مفهومی ندارد و به نظر می‌رسد این کلمه تصحیف «دراز فرامد بر» یا «دراز برآمد بر» باشد. برای اثبات این ادعا، چند معادل از قرآن‌های مترجم فرهنگنامه قرآنی (ص ۹۶۰) برای «طال» به دست می‌دهیم: «طال: دراز گشت (ق ۲)، دراز بود (ق ۴۲)، دراز آمد (ق ۴۳)، دراز کنند (ق ۱۲۱)». در ضمن، این آیه در ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۳۲) چنین ترجمه شده است: «برخورداری داریم ایشان را، او پدرانشان را، تا **دراز فرامد بر** ایشان زندگان».

ج ۴، ص ۱۰۳۸، آیه ۹۰، انبیاء: بدادیم او را یحیی، و **بازه او** را مر او را زن او را [= اصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ].

یغمایی در حاشیه آورده است: «**و بازه او را**، ظاهراً یعنی زاینده کردیم زن او را، و شاید **بازه آوردیم زن او را**». با نگاهی به ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۳۷) درمی‌یابیم «بازه آوردن» درست است: «بدادیم او را یحیی، او **بازه آوردیم از بهر او را زن او**».

ج ۴، ص ۱۰۷۳، آیه ۳۰، مؤمنون: که اندر آن نشانی‌هاست در هستی خداوند که بودیم ما **از مردگان**.

«از مردگان» در این آیه در ترجمه «مُتَبِّلِينَ» آمده است. این کلمه در نسخه **صو** به «آزمایندگان» برگردانده شده است. به نظر می‌رسد که «از مردگان» تصحیف «آزمودگان» باشد. برگردان این آیه در ترجمه قرآن موزه پارس و برگردان «مُتَبِّلِينَ» در قرآن ۶۵ فرهنگنامه قرآنی، این حدس را تأیید می‌کند: «او حقاً که بودیم ما **آزمودگان** ایشان را» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۵۸) // «مُتَبِّلِينَ: آزمودگان» (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۲۹۳، قرآن ۶۵). در ضمن، در قرآن ۱۲۸ فرهنگنامه قرآنی (ص ۱۱۹۳) نیز در ترجمه «مُتَبِّلِي» «آزموده» آمده است. نکته قابل تأمل آنکه «مُتَبِّلِي»، اسم فاعل است و آزموده، صفت مفعولی. در توضیح این نکته باید گفت در مواردی، در ترجمه تفسیر طبری و سایر متون، اسم فاعل‌ها به صفت مفعولی برگردانده شده‌اند؛ مثال‌های زیر از این دستند: بازگردیده (= بازگردنده)، در ترجمه «منیب» و نیز در ترجمه «وَأَب» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۷۴۳) // بردارندگان (= بردارندگان)؛ و رفت پیش جنازه و برداشتگان را بازایستانید» (رضایی باغبیدی، «ویژگی‌های زبان‌شناختی دیاتسارون»، ص ۱۳) // دوشیده (= دوستنده)، در ترجمه «لازب» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۵۱۷، حاشیه) // زاده (= زاینده)؛ زنان زاینده را خرما دهند که آن نیک باشد زن **زاده** را» (همان، ج ۴، ص ۹۸۰، حاشیه).

ج ۵، ص ۱۲۷۰، آیه ۵۸، سوره قصص: و چند هلاک کردیم از دیهیی که **ببازرده شدند** به زندگانی آن.

«ببازرده شدند» در ترجمه «بَطْرَتْ» آمده است. توجه به معانی «بطر» و مشتقات آن در فرهنگ‌های مختلف عربی، مشخص می‌کند واژه «ببازرده» در اینجا نامناسب است و صحیح، «ببینارده» است. برای اثبات این ادعا، ابتدا به معانی واژه «بطر» و مشتقات آن نگاهی می‌اندازیم: البَطْرُ: بزرگ‌منشی (تاج الأسمی، ص ۵۳) // البَطْرُ: دانه گرفتن و سرگشته شدن (تاج المصنوع، ج ۱، ص ۲۶۲) // البَطْرُ: المُتَجَاوِزُ الحَدِّ فِي المَرَجِ: دانه گرفته

(الاسمی فی الاسماء ج ۱، ص ۲۰۸). «دانه گرفته» و صورت دیگر آن، «دنه گرفته»، به معنی متکبر و مغرور و خودخواه است (رواقی، ذیل فرهنگ‌های فارسی، ص ۱۶۱)؛ بنابراین در اینجا صحبت از «آزدن» نیست؛ بلکه صحبت از تکبر و سرمستی از بسیاری ناز و نعمت است. «بِطَرْتُ» در برخی قرآن‌ها به «هنبارده شد» و «انبارده» ترجمه شده است؛ از جمله در فرهنگنامه قرآنی و تفسیر قرآن مجید. فرهنگنامه قرآنی (ص ۳۴۹): «بِطَرْتُ: هنبارده شد (قرآن ۱)، دنه گرفته بودند (ق ۲۱)، پری گرفته بودند - انبارده (ق ۳۰)، انبارده شده بود (ق ۴۶). در قرآن ۱۲۲ عبارت «بِطَرْتُ مَعِيشَتِهَا» به «با ناز زندگانی می نمودند» ترجمه شده است. آیه ۵۸ سوره قصص در تفسیر قرآن مجید (ج ۱، ص ۴۰۹) چنین ترجمه شده است: «و چند شهرها که ناچیز کردیم بِطَرْتُ مَعِيشَتِهَا که انبارده شدند در زندگانی خویش. و بطر انباردگی باشد از نعمت».

بی‌نوشت

- * پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱. این کتاب دقیقاً ترجمه تفسیر طبری نیست (آذرنوش، ۱۳۷۵: ۶۲).
- ۲. دکتر علی‌اشرف صادقی توجه نگارنده را به لغت «ناخدا» جلب نمودند.
- ۳. مصحح در بیشتر این موارد «ی» را در میان قلاب به متن افزوده است.
- ۴. شناسه دومشخص جمع افعال مضارع، در پهلوی **dē** است (آموزگار و تفصیلی، ۱۳۸۲: ۷۴).
- ۵. «امید» در پهلوی **ummēd** و **mēdē** است (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۸۷).
- ۶. مصحح در متن «بو[د]ند» ضبط کرده است.
- ۷. در ذکر لغات گویشی آوانگاری هریک از آنها، بدون هیچ تغییر، از منابع مورد استفاده نقل شده است؛ بنابراین برای اطلاع از طرز تلفظ برخی آواها، باید به کتب مورد استناد رجوع شود. باید این نکته را هم در نظر داشت که **ā** و **ū** و **ā** در آوانگاری متون قدیم به کار می‌رود و در متون جدید از علایم **â** و **u** و **ā** استفاده می‌شود.
- ۸. جمله در نسخه چنین است: «بخانه بیزن اندر برد». این نسخه عکسی به شماره B۶۲۳۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.
- ۹. مصحح **h** را در میان قلاب افزوده است.
- ۱۰. مصحح **h** را در میان قلاب افزوده است.
- ۱۱. مصحح **n** را در میان قلاب به برخی کلمات اضافه کرده و برخی را بی تغییر باقی گذاشته است.
- ۱۲. مصحح در متن «نگریستن» را قرار داده است.
- ۱۳. برگه ۲۳۳ از نسخه عکسی ترجمه تفسیر طبری که به شماره B۶۲۳۰ در دانشگاه تهران محفوظ است.

- ۱۴. مصحح در متن «اندر[ز]» آورده است.
- ۱۵. مصحح در متن «[ز]برای» آورده است.
- ۱۶. مصحح در متن «[ز]» آورده است.
- ۱۷. مصحح در متن «[ز]» آورده است.
- ۱۸. تعدادی از این شواهد را دکتر علی رواقی در نقد خویش بر ترجمه تفسیر طبری (صص ۲۸-۲۹) آورده‌اند.
- ۱۹. جمله چنین است: «زمین را فرمان بردار موسی علیه السلام کرد». ینمایی بدون اشاره به اصل، متن را تغییر داده است.
- ۲۰. در تاریخنامه طبری (ج ۱، ص ۲۹۱)، تصحیح محمد روشن آمده است: «چنین گویند به خبر اندر که خوردنی **نفضیل** داشتند». ظاهراً «نفضیل» همان «تفضیل» است.
- ۲۱. ابتدا حذف **h** پس از مصوت بلند رخ داده و سپس **d** اضافه شده است.
- ۲۲. مصحح «به نامحق» را به حاشیه برده و در متن «بناحق» قرار داده است.
- ۲۳. التَّفَاحِيَّةُ: سببوا (مهذب الأسماء، ص ۵۷) و در نسخه بدل «ل»: آش سبب (ص ۴۰۵).
- ۲۴. مصحح در حاشیه آورده است: «گویا در اول **کاردوی** بوده، بعداً تغییرش داده‌اند».
- ۲۵. الرُّصَّةُ: کلاه خرد (مهذب الأسماء، ص ۱۴۲). ظاهراً ابتدا حذف **h** پس از مصوت بلند روی داده است.
- ۲۶. «هاشکارا» به جای «آشکارا» در ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۱۵ دیده می‌شود.
- ۲۷. ظاهراً در کلمات «کامدو» و «هزام» در ابتدا صامت **z** پس از مصوت بلند حذف شده و سپس **m** بدان افزوده شده است (برای شواهد حذف **z**، ر.ک: حاجی سیدآقایی ۱۳۸۷، صص ۸۵-۷۵).
- ۲۸. وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ ...
- ۲۹. «الملاحه» در تاج الاسمی (ص ۵۷۲) به «نمک‌استان» ترجمه شده است.
- ۳۰. در لغتنامه دهخدا آمده است: «بغلتاق: طاقیه و کلاه و فرجی را گویند».
- ۳۱. سَلْحُ الطَّيُورِ: فضله پرندهگان (ترجمه المنجد).
- ۳۲. مصحح کلمه را به حاشیه برده و در متن «قحطسال» قرار داده است.
- ۳۳. این لغت در متن «گسارد» است. «گساردن» به معنی «طی کردن» است (لغتنامه ذیل «گساردن»)
- ۳۴. همکار فرهیخته‌ام، جناب آقای مهدی علیائی مقدم، توجه مرا به کلمه «خروز» جلب نمودند.
- ۳۵. سوره اعراف، آیه ۱۳۰.
- ۳۶. سوره رعد، آیه ۴۰.

۳۷. این کلمه در مقاله به صورت «گفتم» آمده و آوانگاری نشده است؛ فقط شناسه آن به صورت em- آوانگاری شده است.

۳۸. یغمایی در متن چاپی «آواز» ثبت کرده است بدون آنکه متذکر اصلی آن شود.

۳۹. یغمایی در متن «پاد[[ش]]» آورده است.

۴۰. مصحح در حاشیه آورده «شاید جاودانیان».

۴۱. مصحح به صورت «شنو[[]]» ضبط کرده است.

۴۲. در نسخه بدل «ما» ضبط شده است. «مان» به جای «ما» در متون دیگر دیده می‌شود؛ نا: مان (فرهنگنامه قرآنی، ج ۴، ص ۱۴۶۳، قرآن ۹۷).

۴۳. مصحح به صورت «هوید[[]]» ضبط کرده است.

۴۴. این مطلب به‌اشتباه برای حاشیه شماره ۶ آمده حال آن که باید برای شماره ۷ بیاید.

۴۵. یغمایی در حاشیه آورده است: «ظاهراً زیورها».

۴۶. ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۱۶.

۴۷. ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۷۷۴، حاشیه.

۴۸. ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۵۷۰.

۴۹. ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۸ نیز ج ۶ صص ۱۵۱۸ و ۱۵۶۸.

۵۰. نصیحة الملوک، ص ۲۰.

۵۱. فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۶۸ قرآن ۲، در ترجمه «اخبار» و نیز ص ۱۱۵۵، قرآن ۲۷.

۵۲. فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۱۷۲، قرآن ۵۷.

۵۳. البته در این متن «بزومندی» به کار رفته است.

۵۴. دسترسی به این نکته را مدیون همکار فرهیخته‌ام، دکتر علیرضا امامی، هستم، که پایان‌نامه خویش را که تصحیح انیس القلوب است، در اختیارم گذاشتند.

۵۵. در متن اساس یغمایی: «دانکی را و خواست دیدار مردمان».

۵۶. در متن: تشریف.

۵۷. برخی معادل‌های دیگر «اعراف» در این کتاب از این قرار است: بالاها، قرآن ۳/ جای بلند، قرآن ۲۷/ بلندی‌ها، قرآن ۱۰۳/ بالای بهشت، قرآن ۱۲۱.

۵۸. بروار/ برواره یا وروار/ ورواره، به معنی بالاخانه، جای‌های بلند، در متون دیگر دیده می‌شود. به عنوان مثال، در فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۶۵.

۵۹. آذرتاش آذرنوش این نکته را با توجه به «ترجمه‌های قدیم از قرآن کریم» متذکر شده‌اند (ص ۷۰).

۶۰. دکتر علی رواقی در ترجمه قرآن موزه پارس، ضبط «بدو درآرد» را حدس زده‌اند.

۶۱. برای روشن‌تر شدن معنی «مترفین» معادل‌های این واژه را از فرهنگنامه قرآنی به دست می‌دهیم: مُترَفین: بازپروردگان ق ۳ و ق ۸۰.

دنه‌گرفتگان ق ۴۲، انباردگان ق ۴۳ و ۹۲ (برای اطلاع از معادل‌های بیشتر رک. فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۰۳).

۶۲. دکتر علی رواقی این نکته را در ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۱ متذکر شده‌اند.

کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۵، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی. چاپ اول، تهران: سروش.

- آنوی، برهان‌الدین، انیس القلوب پایان‌نامه دکتر علی‌رضا امامی، دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۸.

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۸۲، زبان پهلوی (ادبیات و دستور آن)، چاپ چهارم، تهران: معین.

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۷، دستور تاریخی زبان فارسی. چاپ اول، تهران: سمت.

- ادیب طوسی، محمدمبین، ۱۳۴۱، «لغات نوقانی (مشهدی)». نشریه دانشکده ادبیات تبریز. سال چهاردهم، شماره اول.

- ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم، ۱۳۸۰، دستور اللغة المسمی بالخالص. به تصحیح رضا هادی‌زاده. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- استاجی، اعظم، ۱۳۸۵، «هماهنگی واکه‌ای در گویش سبزوار». گویش‌شناسی (روپزه‌نامه نامه فرهنگستان). دوره سوم، شماره اول و دوم.

- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد، ۱۳۷۵-۱۳۷۴، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم. به اهتمام نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، ج ۲ و ۳. چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب).

- افشار، ایرج، ۱۳۸۲، واژه‌نامه یزدی. به کوشش محمد محمدی. چاپ دوم، تهران: ثریا.

- اقتداری لارستانی، احمد، ۱۳۷۱، لارستان کهن و فرهنگ لارستانی. چاپ دوم، تهران: جهان معاصر.

- امیر معزی، ۱۳۱۸، دیوان. به اهتمام عباس اقبال. کتابفروشی اسلامیة.

- ایزدپناه، حمید، ۱۳۸۱، فرهنگ لری. چاپ اول، تهران: اساطیر.

- باقری، مهری، ۱۳۸۲، مقدمات زبان‌شناسی. چاپ ششم، تهران: قطره.

- بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ۱۳۷۵، به تصحیح سیدمرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی. چاپ اول، تهران: نشر قبله (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب).

- برومند سعید، جواد، ۱۳۷۰، واژه‌نامه گویش بردسیر. چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز کرمان‌شناسی.

- بلخی، قاضی حمیدالدین ابوبکر، ۱۳۶۵، مقامات حمیدی. به

تصحیح رضا انزابی نژاد، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المقرئ، ۱۳۶۶، تاج المصادر. به تصحیح هادی عالمزاده، ج ۱. چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- تاج الأسمی، ۱۳۶۷. به تصحیح علی اوسط ابراهیمی. چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)، ۱۳۷۴، به تصحیح محمد روشن. ج ۱. چاپ اول، تهران: سروش.

- ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴، به اهتمام حبیب. ج ۷ - ۱. یغمایی. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

----- (نسخه عکسی به شماره B۶۲۳۰، ۶۲۳۱ و ۶۲۳۲)، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

----- (میکروفیلم شماره ۸۱۷)، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

- ترجمه قرآن ری (نسخه مورخ ۵۵۶ هجری)، ۱۳۶۴، به کوشش محمدجعفر یاحقی. چاپ نخست، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

- ترجمه قرآن ماهان، ۱۳۸۳، به تصحیح محمود مدبری. چاپ اول، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

- ترجمه قرآن موزه پارس، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، به کوشش علی رواقی. چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- ترجمه و قصه‌های قرآن، ۱۳۳۸، به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی. ج ۱ و ۲. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- تفسیر شفتی، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، چاپ اول، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- تفسیر قرآن مجید، ۱۳۴۹، به اهتمام جلال متینی، ج ۱. چاپ اول، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- تفسیری بر عشری از قرآن مجید. به تصحیح جلال متینی. چاپ اول. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- تقلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد، ۱۳۵۰، قانون ادب. به اهتمام غلامرضا طاهر. ج ۱ و ۲. چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- ثمره، یدالله، ۱۳۸۳، آواشناسی زبان فارسی. چاپ هشتم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- حاجی سیداقایی، اکرم‌السادات، ۱۳۸۴، «نگاهی به پسوند - نده و تحولات آن». پژوهش‌های ادبی. سال سوم، شماره نهم و دهم.

-----، ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶، «بررسی تحولات واژه خفتن در متون فارسی دری». فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء. سال شانزدهم و هفدهم، شماره ۶۳ و ۶۴.

-----، ۱۳۸۶، «بحثی در باب برخی از نشانه‌های استفهام در فارسی کهن». نامه فرهنگستان. دوره نهم، شماره دوم.

دوم.

-----، ۱۳۸۷، «بررسی تحولات یک واژه فوت‌شده از فرهنگ‌های فارسی». نامه پارسی. سال سیزدهم، شماره اول و دوم.

- حسن دوست، محمدحسن (زیر نظر بهمن سرکاراتی)، ۱۳۸۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. ج ۱. چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- حق شناس، علی محمد، ۱۳۷۸، آواشناسی (فونتییک). چاپ ششم، تهران: آگه.

- خلف تبریزی، محمدحسین، ۱۳۷۶، برهان فاطح. به اهتمام محمد معین ج ۱ و ۴، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.

- دانش پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۸، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.

- دهار، قاضی خان بدرمحمد، ۱۳۴۹، دستور الاخوان. به تصحیح سعید نجفی اسداللهی. ج ۱. چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- دهخدا، علی اکبر (و دیگران)، لغتنامه چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.

- رازی، ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، ج ۱، ۱۳۷۱/ج ۲، ۱۳۷۸/ج ۵، ۱۳۸۱/ج ۸، ۱۳۷۶/ج ۱۰، ۱۳۸۱/ج ۱۱، ۱۳۷۸/ج ۱۳، ۱۳۸۱/ج ۱۶، ۱۳۷۸/ج ۱۷، ۱۳۸۱/ج ۱۹، ۱۳۷۵/ج ۲۰، ۱۳۷۵. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

- رضایی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۷، «ویژگی‌های زبان شناختی دیاتسارون فارسی متنی از سده هفتم هجری». آینه میراث سال ششم، شماره سوم.

- رواقی، علی، ۱۳۵۱، «نقدی بر ترجمه تفسیر طبری». سیمین: سال اول، شماره ۱.

- رواقی، علی (با همکاری مریم میرشمسی)، ۱۳۸۱، ذیل فرهنگ‌های فارسی، چاپ اول، تهران: هرمس.

- زاکانی، عبید، ۱۹۹۹، کلیات. به اهتمام محمدجعفر محبوب. نیویورک: Bibiotheca Persica Press.

- زمخشری خوارزمی، محمود بن عمر، ۱۳۴۲، پیشرو ادب یا مقدمه الأدب. به اهتمام سیدمحمد کاظم امام. ج ۱. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

- زمردیان، رضا، ۱۳۶۸، بررسی گویش فاین، چاپ اول، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس.

- الزنجی السجزی، محمود بن عمر، ۱۳۶۴، مهذب الأسماء فی مرتب الحروف و الأشیاء. به تصحیح محمدحسین مصطفوی. چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- زوزنی، ابوعبدالله حسین بن احمد، کتاب المصادر. به اهتمام تقی

بینش. ج ۱ و ۲. چاپ اول، مشهد: چاپخانه طوس (ج ۱، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰، ج ۲، ۱۳۴۵).

- سرلک، رضا، ۱۳۸۱، واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ. چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- سوراآبادی، ابوبکر عتیق، ۱۳۸۰-۱۳۸۱، تفسیر سوراآبادی. به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. ج ۲ و ۴ و ۵. چاپ اول، تهران: فرهنگ نشر نو.

- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۷، تکوین زبان فارسی. چاپ اول، تهران: دانشگاه آزاد ایران.

«بعضی تحولات ناشناخته کلمات عربی در زبان فارسی». مجله زبان شناسی. سال یازدهم، شماره اول.

«مسائل تاریخی زبان فارسی». چاپ اول، تهران: سخن.

«دو تحول آوایی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوت‌های بلند)». مجله زبان شناسی. سال نوزدهم، شماره دوم.

«یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت و به بعضی از کلمات». مجله زبان شناسی. سال بیستم، شماره اول.

«ارجانه جیب یغمایی (تدوین سیدعلی آل‌داود)». نکاتی در باب ترجمه تفسیر طبری، مصحح مرحوم یغمایی». تهران: میراث مکتوب.

«تحول کلمات فارسی در دوره اسلامی». ادب پژوهی. سال اول، شماره اول.

«دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت، «ترجمه تفسیر طبری»». «تفسیر کیمبرج».

طوسی، محمد بن محمود بن احمد، ۱۳۴۵، عجایب المخلوقات. به اهتمام منوچهر ستوده. چاپ اول، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.

عثمانی، ابوعلی حسن بن احمد، ۱۳۴۵، ترجمه رساله قشیریه. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.

عطارد نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳، منطق الطیر. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ اول، تهران: سخن.

غزالی طوسی، محمد، ۱۳۵۱، نصیحة الملوک. به تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: انجمن آثار ملی.

غلامرضایی، محمد و اکرم‌السادات حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۸۶، «نثر شیوای فارسی در خدمت قرآن». کتاب ماه ادبیات. سال اول، شماره ۵.

فاضلی، محمدتقی، ۱۳۸۳، فرهنگ گویش شوشتری. تهران: پازینه.

فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴، ۱۳۶۳، به کوشش احمدعلی رجایی بخارائی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی.

قرآن قدس. ۱۳۶۴، به اهتمام علی رواقی. ج ۱ و ۲. نخستین چاپ، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

قرآن مجید، ۱۳۷۹، ترجمه عبدالرحمن آیتی. چاپ پنجم، تهران: سروش.

کارنگ، عبدالعلی، ۱۳۳۳، تاتی و هرزنی. تبریز: اسمعیل واعظپور.

کریمینی، علی بن محمد، ۱۳۸۵، تکملة الاصناف. به اهتمام علی رواقی؛ با همکاری سیده‌زلیخا عظیمی. ج ۱. چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کلباسی، ایران، ۱۳۷۶، گویش کلاردشت (رودبارک). چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیا، صادق، ۱۳۳۵، گویش آشتیان. چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

لسان التنزیل. ۱۳۴۴، به اهتمام مهدی محقق. چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مرادی، فاطمه، ۱۳۸۶، فرهنگ گویش خلّازی. چاپ اول، تهران: کاکتوس.

معلوف، لوئیس، ۱۳۸۲، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد). ترجمه احمد سیاح. چاپ چهارم، تهران: اسلام.

معین، محمد، ۱۳۷۵، فرهنگ فارسی، ج ۱. چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.

مکنزی، دیوید نیل، ۱۳۸۳، فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منصوری، بدالله و جمیله حسن‌زاده (زیر نظر بهمن سرکاراتی)، ۱۳۸۷، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الأسرار و عدّة الأثرار. به اهتمام علی‌اصغر حکمت. ج ۱، ۱۳۳۱ شمسی / ج ۳، ۱۳۸۰ قمری / ج ۴، ۱۳۳۹ شمسی / ج ۱۰، ۱۳۳۹ شمسی. تهران: دانشگاه تهران.

میدانی، ابوالفضل احمد بن محمد، ۱۳۴۵، الاسمی فی الاسامی. چاپ عکسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

میدانی، ابوسعید بن احمد، ۱۳۸۲، الاسمی فی الاسماء. به اهتمام جعفر علی امیدی نجف‌آبادی. چاپ دوم، تهران: اسوه.

میهنی، محمد بن منور، ۱۳۶۶، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید. به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۱، چاپ اول، تهران: آگاه.

نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد، ۱۳۷۶، تفسیر نسفی. به تصحیح عزیزالله جوینی. ج ۱، چاپ اول، تهران: سروش.

یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۷، فرهنگنامه قرآنی. ج ۱ تا ۴، چاپ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.